

نمودار کلی درس

مراحل فهم یک متن حدیثی :

مرحله اول : در این مرحله با دو پرسش مواجه هستیم

الف : آیا متنی که در پیش روی ماست، حدیث است؟

ب: آیا متن حدیث، همین عباراتی است که هم اکنون با آن روبرویم و یا چیز دیگری بوده است که الفاظ آن به مرور زمان تغییر یافته اند؟

مرحله دوم :

فهم متن حدیث (فهم اولیه ، ظهور تصویری، مراد استعمالی)

گام اول : فهم مفردات : ابزار این فهم ۱- علم صرف ۲- فقه اللغة ۳- غریب الحدیث

گام دوم : فهم ترکیبات : ابزار این فهم ۱- اعراب ۲- ترکیب اصطلاحات ۳- مجازات

مرحله سوم :

فهم مقصود حدیث (فهم مقصود، ظهور تصدیقی، مراد جدی)

گام اول: گردآوری قرینه های یک حدیث

گام دوم: یافتن اسباب صدور حدیث

گام سوم: تشکیل خانواده حدیث

موانع فهم حدیث

موانعی که در فهم حدیث وجود دارد خود به دو دسته اساسی تقسیم می شوند

۱- موانع در راه فهم متن حدیث

اشتراک لفظی، تحول زبان، خلط بین معنای لغوی و اصطلاحی یک لغت، خلط بین معنای فارسی و عربی، نادیده گرفتن حروف در ترکیبات، تصحیف و تحریف، تقطیع نادرست.

۲- موانع در راه فهم مقصود حدیث

جستجوی ناقص، پیش فرض های ذهنی، پیروی از هوای نفس، پیروی از آراء و نظریات خود، ساده انگاری، جمود ذهنی، نادیده گرفتن آهنگ سخن و...

مبانی فهم نهج البلاغه

فهم بسیاری از احادیث لحظه ای و دفعی نیست. فهم حدیث یک مقصد والا است و رسیدن به آن، پیمودن مرحله به مرحله مسیری مشخص و نه چندان کوتاه را می طلبد و پیش از تلاش برای فهم حدیث، باید به دو پرسش پاسخ داد.

مرحله اول:

الف: آیا متنی که در پیش روی ماست، حدیث است؟

ب. آیا متن حدیث، همین عباراتی است که هم اکنون با آن روبرویم و یا چیز دیگری بوده است که الفاظ آن به مرور زمان تغییر یافته اند؟

پاسخ سؤال اول بر عهده علم رجال است که با بررسی سند یک کلام، اثبات می کند آن سخن کلام معصوم (ع) است یا نه؟

اما پاسخ به سؤال دوم، مهمترین مسئله ای است که بدون توجه به آن، درک و فهم حدیث بی فایده است.

زیرا بسیاری از بد فهمیها و سخت فهمیها ناشی از اشتباه در قرائت و کتابت احادیث موجود در نسخه های گوناگون است به همین دلیل نیاز است که همه نقلها و نسخه های در دسترس را بررسی کنیم و در سیر فهم آنها را همواره به خاطر داشته باشیم.^۱ تا اطمینان پیدا کنیم که به هنگام نقل عبارت تصحیف انجام نگرفته باشد.^۲

نمونه:

فَلَا أَمَلٌ يُدْرِكُ وَ لَا مُؤْمَلٌ يُثْرِكُ فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَعَزَّ سُرُورَهَا وَ أَظْمَأَ رَبِّيَهَا وَ أَضْحَىٰ فَيُنْهَىٰ لَا جَاءِ يُرْدُّ وَ لَا مَاضٍ يَرْتَدُّ

^۱ - البته طی این مسیر نه چندان آسان در همه جا لازم نیست و می توان در مواردی که کتاب و نسخه های تصحیح شده آن معتبر و قابل اعتماد است از پیمودن این مسیر طولانی خودداری نمود و فقط در مواردی که با مشکل فهم یا تعقید و گره های لفظی و متنی روبه رو می شویم به نسخه های گوناگون مراجعه می کنیم.

^۲ - تصحیف به معنای « اشتباه نوشتاری » و در اصطلاح عبارت است از « حدیثی که بخشی از سند یا متن آن، به چیزی شبیه یا نزدیک به آن تغییر کرده باشد » و به لفظی و معنوی تقسیم می شود. تصحیف لفظی خود، سه قسم است: دیداری (نوشتاری)، شنیداری (گفتاری) و تصحیف دیداری مانند فَاِنَّ الرَّجَالَ يَتَعَرَّضُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوَلَدَةِ بِتَصْغِهِمْ وَ حُسْنِ خِدْمَتِهِمْ صَبْحِي صَالِحِ نَامِه 53 در برخی روایات يَتَعَرَّضُونَ آمده است و تصحیف شنیداری مانند وَ لَا يَتِمَادِي فِي الزَّلْغَةِ صَبْحِي صَالِحِ نَامِه 53 در برخی نسخه ها فی الذله آمده است و رایجترین انواع تصحیف « بن » به « عن » است مانند « ابی سلمه عن عبد الرحمان » که صحیح آن « ابی سلمه بن عبد الرحمان » است. آنچه به این موضوع دامن می زند، نقطه ها، دندانه ها، حرکات حروف، و علائمی چون تشدید است که گاه تغییر و یا جا به جایی آنها در کلمات، معنا را به طور کلی عوض می کند. برای حل این معضل، باید قرائت ها و کتابت های گوناگون یک حدیث را به دست آورد و با مقایسه و کنار هم نهادن همه نقل ها یا نسخه های گوناگون، در یک تعامل متن اصلی را تعیین کرد. تصحیف معنوی زمانی است که معنای آن اشتباه فهمیده می شود مثلا حرف جر « من » در جایی که بیانیه است تبعیض تلقی شود، در اشتراک لفظی مراد گوینده درک نشود مانند واژه أھجر در حدیث قرطاس که در باب افعال به معنای « هذیان » است و دیگران آن را به معنای هجرت از دنیا گرفته اند چنین تفسیری تصحیف معنوی است. در باره تصحیف و تحریف در نهج البلاغه، ر.ک: نهج البلاغه بین عواصف التحریف والنقصان، محمد هادی امینی آن را با عنوان 'نهج البلاغه و تندبادهای تحریف و کاستی' ترجمه کرده است.

در نسخه صبحی صالح، و نیز ابن ابی الحدید فُسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَعَزَّ سُورَهَا (خطبه ۱۱۴)

و در فیض الاسلام، شیخ محمد عبده، فُسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَعَزَّ سُورَهَا قید شده است. (خطبه ۱۱۳)

پس از احراز صحت حدیث و نقل آن در منابع روایی، و مشاهده در نسخه های گوناگون باید به سراغ فهم ظاهر و به مفهوم اولیه حدیث دست پیدا کرد و سپس با گردآوری قراین و خانواده حدیث به مقصود و مراد جدی گوینده پی برد

مرحله دوم:

۱- فهم متن حدیث (فهم اولیه، ظهور تصویری، مراد استعمالی)

در این مرحله با آگاهی از معنای واژه های به کار رفته در متن حدیث و چگونگی ترکیب و ارتباط آنها با یکدیگر به مفهوم اولیه حدیث «ظهور اولیه» یا «مراد استعمالی» حدیث پی می بریم.

این مرحله خود به دو گام الف: فهم مفردات ب: فهم ترکیبات نیاز دارد و پیش نیاز آن آشنایی با علوم ادب عربی، مانند صرف و نحو و لغت و معانی و بیان است.

گام اول: فهم مفردات:

فهم حدیث، مانند فهم دیگر متون، نیاز مند فهم مفردات و ترکیبات آن است. هم باید معنای واژه ها را دانست و هم باید مفهوم ترکیب و چینش ویژه آنها را در کنار هم فهمید. ما واژه ها و ترکیب هایی را که در گفتگو های روزانه به کار می بریم و با آنها مقصود خود را در قالب جملاتی بیان می کنیم، مبنای انتظارها، استدلالها و احتجاجات خود قرار می دهیم.

زبان عربی که زبان حدیث نیز هست از این قاعده مستثنی نبوده و فراگیری لغتها و اصول و قواعد آن، برای فهم عبارات عربی کافی است.

ابزار این فهم ۱- علم صرف ۲- فقه اللغه ۳- غریب الحدیث است

علم صرف:

الف: نقش صرف در فهم صحیح

در زبان عربی برای تولید واژه های مختلف، به منظور رساندن و افهام معانی متفاوت یا جدید، بیشتر حرکات کلمه اصلی و مصدر را تغییر می دهند و یا یکی دو حرف بدان می افزایند که برای نمونه، برای ساختن کلمه ای به معنای نوشته، یک حرف به «کَتَبَ» می افزایند و واژه «کتاب» را می سازند و یا برای رساندن جای نگهداری کتاب «مکتبه» را می سازند. و چون در برهه ای از عصر صدور حدیث، حرکت حروف نوشته نمی شد توجه به شکل واژه و چگونگی تغییرات آن بسیار مهم است و گاه اجمال آن خطبه ۲۸ به اختلافاتی در درک و تفسیر حدیث منجر شده است مانند:

إِنَّ الْيَوْمَ الْمَضْمَارَ وَ غَدَاً السَّبَاقَ وَ السَّبَقَةَ الْجَنَّةُ وَ الْعَايَةَ النَّارُ أ فَلَا تَأْتِبُ مِنْ حَاطِبِيهِ قَبْلَ مَنِيَّتِهِ (آگاه باشید که امروز روز تمرین، و فردا زمان مسابقه است و **خط پایان**، دروازه بهشت برین است) و في بعض النسخ « **السُّبُقَةُ الْجَنَّةُ** » بضم السين و السُّبُقَةُ عندهم اسم لما يجعل للسابق (کاپ) (پاداش برندگان، بهشت است)،

ب : نقش صرف در یافتن معنای لغت

آشنایی با ساختمان صرفی کلمه به هنگام جستجوی معنای لغوی آن لازم است؛ زیرا کتب لغت عربی بر اساس حروف اصلی و ماده کلمه مرتب شده است و اشتباه در تشخیص درست ماده یک کلمه گاه ما را در یافتن معنا ناکام می گذارد و به فهمی نادرست می کشاند مانند دو کلمه **تَنَجَّنِي** و **فَتَجَّنَنِي** در نامه امام علی (ع) خطاب به معاویه است که در آن می فرماید :

يَا مُعَاوِيَةَ لَئِن نَّظَرْتُ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي أْبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عُرْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَنَجَّنِي فَتَجَنَّنَ مَا بَدَأَ لَكَ وَ السَّلَامُ

برخی مترجمان نهج البلاغه ، فتجن را **فعل امر از تجنن** به معنای پوشیده داشتن گرفته اند که خلاف قیاس است و **برخی امر از تجنی** دانسته اند که با فعل تجنی هماهنگ است بر این اساس ،

ترجمه متن به **فرض اول** (پوشیدن) چنین می شود (اگر به دیده خرد بنگری و هوا را از سر به در بری، بینی که من از دیگر مردمان از خون عثمان بیزارتر بودم، و می دانی که از آن گوشه گیری نمودم، جز آنکه مرا متهم گردانی و چیزی را که برایت آشکار است **بپوشانی**، و السلام.) (شهیدی)

و در **فرض دوم (اتهام)** چنین معنا می گردد (ای «معاویه» به جانم سوگند اگر با نگاه عقلت بنگری، نه با چشم هوا و هوس، می یابی که من از همه در خون «عثمان» مبراترم، و می دانی که من از آن بر کنار بوده ام جز این که بخواهی خیانت کنی و چنین نسبتی را به من بدهی، اکنون که چنین است هر **جنایتی** که می خواهی بکن (و السلام

ج : نقش صرف در درک زیبایی ها

آشنا بودن با نکات ظریف علم صرف موجب درک بهتر زیباییهای لفظی و معنوی حدیث نیز می شود مانند :

التَّوَجُّيدُ أَلَّا تَنْوَهَمَهُ وَ الْعَدْلُ أَلَّا تَنْهَمَهُ (توحید آن است که او را به وهم در نیاری و عدل آنست که او را بدانچه درخور نیست متهم نداری.)

لغت شناسی :

برای فهم و کشف معنای واژه های به کار رفته در احادیث ، دو شیوه به کار می رود : شیوه تقلیدی و شیوه اجتهادی

الف : شیوه تقلیدی

در این شیوه با مراجعه به کتب لغت ، معنای ارائه شده ذیل واژه مورد نظر را می یابیم و با اعتماد به صحت گفته لغت دانان ، همان را معنای اصلی کلمه فرض می کنیم .

این روش در موارد بسیاری موفق، کار آمد، سریع و سودمند و برای عموم افراد، قابل استفاده است. این شیوه از قرن دوم هجری که سرآغاز پیدایش کتابهای لغت بوده است تاکنون به کار می رود. اما شرط اساسی آن مراجعه به کتابهای کهن و معتبر لغت است و کتب لغت معاصر در این حوزه سودمند یا حد اقل قابل استناد نیستند؛ زیرا واژه ای مورد بررسی ما در حدود دوازده تا چهارده قرن پیش، از زبان مبارک معصومین صادر شده است و محتمل است که معنای این کلمات در آن روزگار، با معنای ارائه شده توسط لغت دانان معاصر متفاوت باشد؛ چه وظیفه اصلی لغت دانان ارائه معنای واژه در دوره خویش است.

و پرداختن به سیر تحولی معنای واژه، از تعهدات اصلی او نیست. بر این اساس آن دسته از کتب لغت در این عرصه به کار می آیند که یا در عصر صدور احادیث نوشته شده باشند یا مؤلفان آنها، نقل سیر تاریخی معنای کلمات را بر عهده گرفته باشند؛ همان معنایی که مخاطبان حدیث از واژه می فهمیده اند.^۲

ب: شیوه اجتهادی

چنانچه پیشتر گفته شد شیوه لغویان، ارائه معنای استعمالی واژه است، یعنی اینکه واژه چه کاربردی هایی داشته و برای چه منظورهایی به کار رفته و برای رساندن کدامین معنا استخدام شده است. به دیگر سخن لغویان وظیفه اصلی خود را ساختن پل ارتباطی میان مخاطب و سخن می دانند و در پی یافتن معنای نخستین واژه و تمایز میان آن با معانی دیگر نیستند و تعهدی به ارائه فرقه‌های ریزواژه های مترادف ندارند.

پس لازم است پژوهشگر برای کشف معنای اصلی، خود به طور مستقیم به منابع در دسترس مراجعه کند و در پی یک کوشش فراگیر به معنای اصلی برسد.

منابع مورد بررسی برای شیوه اجتهادی عبارتند از:

۱- کتب غریب الحدیث

کتابهای غریب الحدیث به منظور حل واژه ای ناآشنای به کار رفته در احادیث تألیف شده اند واژه های نامفهومی که گاه در جای حساس و اصلی حدیث قرار می گیرند و همه سخن را گنگ می سازند و تا درک نشوند، خواننده مقصود حدیث را نمی فهمد. مانند: هَذَا الْخَطِيبُ الشَّحْشَحُ (او سخنران ماهری است)

کتابهای لغت، شَحْشَح را امساک کننده و بخیل ترجمه کرده اند،^۳ در نتیجه، ترجمه عبارت چنین می شود: «این خطیب، خسیس و بخیل است» ولی سید رضی در شرح این واژه می نویسد: مراد از «شَحْشَح» کسی است که در ادای خطبه و ادامه دادن آن مهارت دارد هر که سخن و رفتار چالاک باشد او ارشَحْشَح گویند در غیر این موضوع به معنی بخیل و ممسک است. همچنان که مشاهده شد شَحْشَح وقتی برای خطیب به کار می رود معنایی متفاوت از آنچه به ذهن می آید پیدا می کند.

مهمترین هدف از تألیف غریب الحدیثها ارائه معنای واژه ای غریب در حوزه معنایی حدیث است و به سایر استعمالات واژه توجه نشده است.^۴

۲ - مانند کتاب «العین» نوشته خلیل بن احمد فراهیدی (۱۷۵-۱۰۰ ه) فراهیدی تمام عمر خود را در دوره ظهور امامان شیعه از اوایل دوران امامت امام باقر تا اواخر دوران امام موسی کاظم به سر برده است.

۳ - (لسان العرب: ج ۳ ص ۴۰۲)

۴ - ۱ از کتب غریب الحدیث می توان به غریب الحدیث ابو عبید قاسم بن سلام (م ۲۲۴ ه) غریب الحدیث ابن قتیبه (م ۲۷۶ ه) و غریب الحدیث خطابی (م ۳۳۸ ه) غریب الحدیث طریحی و مجمع البحرین و در عصر حاضر غریب الحدیث بحار الانوار اشاره نمود

۲- متون دینی و ادبی کهن :

متونی که معاصر دوره صدور حدیث بوده اند و از این رو ، واژه ها در معنایی یکسان با حدیث به استخدام در آمده اند این متون ، به شرط درستی و اعتبار تا حدود زیادی جانشین استعمال شفاهی و مستقیم عرب می شوند . متون دینی و ادبی کهن در دایره شعر و ادب خلاصه نمی شود ؛ بلکه باید کاربردهای واژه در دیگر حوزه ها و در استعمالات عرفی در روایات و نیز در استعمالات قرآنی باید جستجو کرد . مانند پی بردن ابن عباس به معنای « فطرت » در نزاع بین دو عرب که یکی از آن دو

می گوید « انا فطرتها اول يوم » می فهمد که فطر یعنی خلقت بدیعانه و بدون زمینه قبلی یا ماده اولیه است .^۶

۳- کتب فروق اللغه :

این کتابها واژه های با معانی مشابه را در کنار هم می آورند و سپس ، به تفاوت های آنها می پردازند . این تفاوتها گاه در اصل معناست و گاه به جهت جایگاه استعمال و کاربرد واژه ها

مانند کتابهای فقه اللغه ثعالبی (م ۴۲۹هـ)، فروق اللغات جزایری (م ۱۱۵۸ هـ)

فروق اللغه ابی هلال عسکری ، فروق اللغات محمد باقر شیرازی (متوفای قرن ۱۳ هجری)

وَ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَام) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ الْعَدْلُ الْإِنْصَافُ وَالْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ^۷

ابو هلال عسکری از واژه شناسان قرن سوم و چهارم در کتاب معروف خویش به نام "فروق اللغه" درباره فرق عدل و انصاف این چنین گفته است:

ان الانصاف اعطاء النصف و العدل يكون في ذالك و في غيره. الا ترى ان السارق اذا قطع قيل انه عدل عليه و لا يقال انه انصف . و اصل الانصاف ان تعطيه نصف الشئ و تاخذ نصفه من غير زياده و لا نقصان ؛ فرق بين عدل و انصاف ان است که انصاف تقسیم برابر و بیشتر در امور حسی است، ولی عدالت در محسوس و غیر محسوس است. از این روست که وقتی دست دزد را قطع می کنند می گویند عدالت درباره اش مراعات شده و نمی گویند در حق وی انصاف مراعات شد .

چنان که وی درباره فرق بین عدل و قسط می گوید : ان القسط هو العدل البين الظاهر و منه سمى المكيا ل قسطا و الميزان قسطا لانه يصور لك العدل في الوزن حتى تراه ظاهرا ، و قد يكون من العدل ما يخفى و لهذا قلنا ان القسط هو النصيب الذي بينت وجوهه ؛ قسط همان عدالت روشن و آشکار است و از همین روست که پیمانانه و ترازو را قسط گفته اند؛ چرا که عدالت در وزن را به طور آشکار و هویدا بر تو نمایان می سازد ؛ در حالی که از عدل اموری است که مخفی و نهان می باشد. از این روست که گفته ایم قسط همان نصیب و بهره ای است که وجوهش بر تو روشن و آشکار است.

گام دوم : فهم ترکیبات

۱- اعراب ۲- ترکیبات اصطلاحی ۳- مجازات

اعراب :

^۶ - ر.ک. العین، ماده فطر
^۷ نهج البلاغه قصار ۲۳۱

در سیر فهم حدیث و پس از فهم تک تک واژه ها ، به مرحله ای می رسیم که می توان با کنار هم نهادن واژه ها و با آگاهی از علم نحو و نقش کلمه در جمله ، به مجموع معانی این واژه ها و در نتیجه مفهوم عبارت پی برد .

قال رسول الله (ص) : « لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ عَدَاً رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ كَرَّاراً غَيْرَ فَرَّارٍ »^۸

ترکیبات اصطلاحی :

علم صرف، لغت و نحو تا حدودی معانی واژه ها و جملات احادیث را روشن می سازند و حتی گاه معانی

اصطلاحی یک واژه را نشان می دهند؛ اما این کافی نیست . در هر زبان، ترکیب هایی از چند واژه وجود دارند که لزوماً معنای ترکیب، از حاصل جمع معانی مفردات آن به دست نمی آید) مثلاً معنای دست فروش ≠ معنای فروش + معنای دست . (و گاه بدون تبعیت از علم لغت و نحو، معنای دیگری را افاده می کنند که گاه بسیار دیرپاب است . آنچه کار را مشکل می کند، اشاره نکردن کتابهای لغت به همه معانی یک واژه است ، اگرچه برخی کتب لغت، معنای تعداد معتناهی از آنها را بیان کرده اند.

این اصطلاحات مرکب بیشتر وضع تعینی دارند نه تعیینی؛ یعنی به مرور زمان، برای معنای خاصی نشانه می شوند و با کاربرد مکرر و مستمر و تدریجی، به معنایی خاص اختصاص می یابند، نه آنکه از آغاز و به طور مشخص برای یک معنا وضع و تولید شوند.

اصطلاحات هم در محاوره عمومی و عرفی ساخته و استعمال می شوند، و هم در علوم و فنون خاص و نزد دسته ای خاص و محدود از اهل زبان و هر دو گونه در احادیث به چشم می خورد . گرچه دسته اول بیشتر به کار رفته اند، اما فهم دسته دوم مشکل تر است . علت کاربرد اصطلاحات ، افاده معنایی گسترده در قالب واژه هایی اندک و کم پهنه است.

یک منبع خوب و در دسترس برای بررسی این موضوع ، نهج البلاغه است . امام علی علیه السلام در

سخنان خویش، از اصطلاحات و فرهنگ عرب جاهلی و معاصر خود سود جست و با به کار بستن درست آنها ، بر زیبایی کلام خود افزوده است.

مثال اول :خطبه ۹۷ نهج البلاغه : يا أَهْلَ الْكُوفَةِ ... تَرَبَّتْ أَيْدِيكُمْ اين جمله نوعی نفرین است؛ یعنی تهیدست بمانید (مأخوذ من(ترب الرجل)اذا افتقر

مثال دوم :خطبه ۱۳۵ نهج البلاغه) خطاب به مغیره بن اخنس أُخْرِجْ عَنَّا أَبْعَدَ اللَّهُ نَوَاكَ ثُمَّ ابْلُغْ جُهْدَكَ جَمْلَةً أَبْعَدَ اللَّهُ نَوَاكَ به معنی روی خیر نبینی است.

ملاحظه می گردد تشبیه ، استعاره و کنایه و هر گونه دیگری از مجاز و صنایع ادبی، مایه شیرینی زبان و زیبایی آن می شود ؛ اما وقوع آنها در کلام، موجب می شود تا همان گونه که در بحث مر بوط به اصطلاحات گذشت، معنای ترکیب را نتوانیم از کنار هم نهادن معنای یک یک

^۸ - شیخ کلینی، الکافی، ج ۸ ، ص ، ۳۳۸ ، باب حدیث اسلام علی ع

کلمات در یابیم به واقع تعبیرات مجازی نیز گونه ای اصطلاح اند که به راحتی نمی توان معنای نهفته در کلام را درک نمود .

سخنان پیشوایان دین ما ، همچون کتاب آسمانی قرآن، سرشار از فصاحت و بلاغت و آراسته به همه گونه زیباییهای لفظی و معنوی است . هرگز نمی توان انتظار داشت معانی رفیع، که تراوش روحها بی بلندترند ، در قالب الفاظی معمولی و گاه خشک و بی جان بگنجد تا بتوان آنها را قطعه قطعه کرد و هر بسته را در درون یک واژه جای داد.

نمونه ها :

.....

مَنْ يُعْطِ بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ، يُعْطِ بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ (قصار ۲۳۲)

هر کس با دست کوتاه (دنیایی اش) ببخشد، با دست بلند (اخروی) به او عطا شود

أَلَا حُرٌّ يَدَعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا قِصَار ۴۵۶

فَإِنْ أَقْلُ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَ إِنْ أَسْكُتُ يَقُولُوا جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَ اللَّتْيَا وَ اللَّهُ لَا بِنُ أَبِي طَالِبٍ أَنْسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ خطبه ۵

فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَّ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْبُهَا وَ اسْتَدَّ كَلْبُهُ خطبه ۹۳

مرحله سوم : (فهم مقصود، ظهور تصدیقی، مراد جدی)

مرحله پیش (فهم متن حدیث) مرحله ای بود که مراد استعمالی یا همان معنای ظاهری کلام معصوم (ع) برای مخاطب پدید می آمد و لیکن در این مرحله، با به

کارگیری روش‌ها و طی مراحل، می‌توان به فهم مقصود معصوم (ع) یا همان مراد جدی رسید.

به دیگر سخن با مراجعه به کتابهای لغت و غریب الحدیث، مفردات سخن مفهوم می‌شد و ظهور اولیة کلام از طریق تحصیل معنای برآمده از ترکیب این واژه‌ها به دست می‌آمد.

اما برای گذار از این فهم اولیه و ظهور بدوی و رسیدن به مفهوم و مقصود اصلی، که آن را ظهور تصدیقی نیز خوانده‌اند، در برابر ظهور نخست که آن را ظهور تصویری می‌خوانند، حرکتی چند مرحله‌ای در پیش‌رو داریم. این حرکت را **راگردآوری قرینه‌ها** می‌نامیم

به این معنا که ممکن است معصوم برای ۱- پاس داشت دین و جان خود ۲- یا شیعیانشان در مقام تقیه و یا تأخیری که در بیان کلام تا وقت نیاز بوده است، مانع از بیان کلام شده است.

یعنی متکلم می‌تواند با افزودن واژه یا واژه‌هایی، معنای جمله خود را روشن‌تر کند و گاه آن را از روی اختیار، گنگ و مجمل سازد و سپس در موقع دیگر سخنی گوید که چون در کنار جمله نخستش قرار گیرد، مقصود اصلی او را بفهماند. متکلم حتی می‌تواند با آوردن سخنی دیگر، همه آنچه را که از جمله نخست فهمیده بودیم، بی اعتبار سازد و مفهوم جدیدی به مخاطب انتقال دهد.

معصومین (ع) اگرچه مطابق محاورات عرفی و گفتگوهای معمولی سخن می‌گفتند، اما چون در زمانهایی مختلف می‌زیسته‌اند و به نیازهای گوناگون هر روزگار نظر داشته‌اند، نه می‌خواستند و نه با توجه به مخاطبان و زمان می‌توانسته‌اند همه آنچه را که به طور مجموعی و برای همگان نیاز بوده است، در یک مقطع زمانی خاص عرضه کنند.

اقسام قرینه ها^۹

این قرینه ها، از منظرهای مختلف به چند دسته کلی تقسیم گشته اند،

قرینه : ۱- متصل ۲- منفصل

قرینه متصل : ۱ : لفظی ۲ : مقامی

قرینه ها اگر همراه سخن بیان شوند، آن را قرینه متصل می نامند،

اگر جداگانه، (نه همراه سخن) بیان شود بدان قرینه منفصل^{۱۰} می گویند. در که قرینه متصل، کلامی باشد آن را **اللفظی** و در صورتی که غیرکلامی باشد **مقامی** می نامند. البته بیشتر قرینه ها لفظی اند؛ اما این به معنای کم اهمیت بودن قرینه های مقامی نیست.

برای دسترسی آسان تر به هر یک از این قرینه ها، مبحث قرینه های متصل کلامی را در اینجا و قرینه های متصل مقامی را در درس **اسباب ورود حدیث** جای داده و قرینه های منفصل را، که بیشتر از نوع کلام هستند، در درس مستقل **خانواده حدیث** ذکر می کنیم.

قرینه متصل لفظی واژه یا جمله ای است که در کنار سخن می نشیند و مقصود اصلی گوینده را به ما می فهماند. در تقسیم بندیهای سنتی و معمول، قرینه متصل به دو گونه **معینه^{۱۲}** و **صارفه^{۱۳}** تقسیم شده است.

قرینه معینه بیشتر در فهم واژه های چند معنایی مؤثر است. در این گونه از قرینه، همنشینی یک واژه با واژه دیگر موجب می شود که از میان معانی محتمل یک واژه، تنها یک معنا فهمیده یا حداقل دایره احتمالات آن محدود شود. برای مثال، اگر پدری به فرزندش بگوید امروز صبح یک لیتر شیر بخر و عصر همان روز بگوید برای دیدن شیر به باغ وحش می رویم کلمات همنشین در هر دو جمله، مقصود پدر را از کلمه شیریه خوبی می رساند و واژه هایی که قرین شیر شده اند، منظور صاحب سخن را معین می کنند.

قرینه صارفه نیز، همان گونه که از نام آن پیدا است، موجب تغییر فهم ما از معنای اصلی کلمه و مفهوم حقیقی جمله می گردد و آن را به سوی معنای مورد نظر گوینده

^۹ منظور بکاربردن علامت و نشانه ای است که نشان دهد معنای حقیقی منظور نیست و ذهن شنونده را از فضای حقیقی منحرف می سازد به طرف معنای مجازی.

^{۱۰} - قرینه های منفصل بیشتر از نوع کلام اند و مهم ترین آنها، احادیثی است که با روایت اصلی که در صدد فهم آنه هستیم ارتباط دارند.
^{۱۱} - عناصر غیر زبانی اما مرتبط با حدیث هستند مانند شرایط اجتماعی و تاریخی، فضای فرهنگی و علمی، حالتها و وضعیت مقام گفتگو، شخصیت مخاطب و پرسشهای نهان راوی
^{۱۲} آنست که برای تعیین معنای حقیقی لفظ مشترك بکاربرده می شود.

^{۱۳} برای تشخیص معنای مجازی از معنای حقیقی (منصرف کردن).

انصراف می دهد؛ برای مثال، افزودن **بیشه های نبرد** یا **عرصه پیکار** به کلمه شیر، به ما می فهماند که منظور از شیر، انسان دلاور و شجاع است و نه شیردرنده. قرینه صارفه به طور معمول در جایی به کار می رود که گوینده، معنای مجازی و نه حقیقی و اصلی کلمه را اراده کرده است.

برخی از قرینه های متصل را که در احادیث بیشتر به کار رفته اند ذکر می کنیم؛ این قرینه ها عبارت اند از: **تضمین، تعلیل معصوم، پرسش راوی**

تضمین :

تضمین یا جای دادن کلام دیگران در کلام خود، فقط یک صنعت شعری و یک فن متعلق به بدیع نیست و درنثر مذهبی نیز به کار می رود. گوینده سخن با آوردن کلام دیگران و پیوند زدن کلام خود با آن فهم یا قبول و باور مقصود خود را آسان می سازد. در واقع، همسویی و همخوانی دو جزء سخن گوینده، مخاطب را بدین سو هدایت می کند که فهم پیشین خود را از مضمون آیه یا هر جمله تضمین شده ای، بر فهم جزء دیگر کلام، حجت قرار دهد و از بروز کج فهمی و احتمالات دیگر جلوگیری کند.

از این رو فهم و درک جمله های تضمین شده، به فهم مجموع سخن و مراد اصلی گوینده کمک می کند. درتضمین، گوینده با توجه به حضور مطلبی خاص در ذهن مخاطب، نکته ای دیگر را بر آن بنا می نهد و از این روتا آن نکته اصلی و اولیه درک نشود، مجموع سخن مفهوم نمی گردد.

در علم معانی و بیان، آوردن آیه، حدیث، مصراع یا بیتی از شاعری دیگر را در اثنای کلام تضمین می گویند

نمونه ها :

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد که رحمت بر آن تربت پاک باد

"میاژار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است"

• چو رسی به طور سینا «ارنی» مگو و بگذر

که نیرزد این تمنا به جواب «لن ترانی»

ملاحظه می گردد در بیت اخیر به آیه ای از قرآن کریم اشاره شده است؛ باید گفت به تضمین قرآن که «اقتباس» نیز گفته می شود؛ عبارت است از «آوردن قسمتی یا تمام آیه قرآن در کلام نثر یا شعر»

اقتباس های قرآنی نهج البلاغه :

پیوند ناگسستنی و همه سویه نهج البلاغه با قرآن کریم، از مسائل حائز اهمیت است یکی از مظاهر این پیوند، اقتباس های قرآنی نهج البلاغه است

۱- اقتباس استنباطی

پراهمیت‌ترین گونه اقتباس، اقتباس استنباطی است. در این گونه اقتباس، نویسنده با الهام گرفتن از یک آیه قرآنی و پس از دریافت و درک مضمون، آن را به حکم ذوق و قریحه خود بیان می‌کند؛ به گونه‌ای که خواننده حضور لفظی محسوس، یا ذکر صریح از قرآن نمی‌بیند.

به دیگر سخن این اقتباس را می‌توان اقتباسی معنایی دانست

قَالَ كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ قَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا فَدُونَكُمْ الْأَخْرَ فَمَسَّكُوا بِهِ
أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَ أَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي
فَالِاسْتِغْفَارُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ
هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (قصار ۸۸)

لَمْ يُوجِسْ مُوسَى (عليه السلام) خَيْفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الْجُهَالِ وَ
دَوْلِ الضَّلَالِ

۲- اقتباس کامل

در این نوع از اقتباس، عین نص قرآنی در اثر و کلام متکلم به کار گرفته می‌شود؛ بی‌آنکه هیچ تغییر یا دخل و تصرفی در آن ایجاد گردد. ۱. تفسیر قرآن کریم؛

در مواردی امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه‌های خود آیات نورانی قرآن را تفسیر فرموده‌اند.

الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ

يَا لَهُ مَرَامًا مَا أَبْعَدَهُ وَ زُورًا مَا أَغْفَلَهُ وَ خَطَرًا مَا أَفْطَعَهُ لَقَدْ اسْتَخْلَوْا مِنْهُمْ أَيَّ مَدْكِرٍ وَ
تَنَآوَشُوهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ

أَفَيْمَصَارِعِ آبَائِهِمْ يَفْخَرُونَ أَمْ بِعَدِيدِ الْهَلَكَى يَتَكَاثَرُونَ يَرْتَجِعُونَ مِنْهُمْ أَجْسَادًا خَوْتُ وَ
حَرَكَاتٍ سَكَنَتْ

وَ لَآنَ يَكُونُوا عِبْرًا أَحَقُّ مِنْ أَن يَكُونُوا مُفْتَخَرًا وَ لَآنَ يَهْبِطُوا بِهِمْ جَنَابَ ذِلَّةٍ أَحَجَى مِنْ أَن
يَقُومُوا بِهِمْ مَقَامَ عِزَّةٍ

و یا مانند مانند آیه شریفه: «الم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَن يَتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا
يُفْتَنُونَ» (عنکبوت / ۱ و ۲) که امام علیه السلام این آیه را در پاسخ به سؤال مردی
تلاوت و تفسیر نمودند که از ایشان خواست در باب فتنه از دیدگاه رسول خدا صلی
الله علیه و آله سخن بگوید.

۲- استدلال و احتجاج؛ گاه امام علي عليه السلام براي روشنگري بهتر و اقناع مخاطب از آيات قرآن بهره مي‌گيرد

كَانَتْهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ بَلَىٰ وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَعَوَّاهَا وَلَكِنَّهُمْ حَلَيْتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَرَاقَهُمْ زَبْرُجُهَا

سُبْحَانَهُ يَقُولُ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ وَ فِيهِ تَبْيَانٌ لِكُلِّ شَيْءٍ وَ ذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ أَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا خُطْبَةٌ ١٨

تضمين شعر :

شعر نیز در ایجاد ارتباط ذهنی با مخاطب، سریع و آسان عمل می کند و از این رو، مانند مثلها و حتی بیشتر از آنها، استفاده می شود. اگرچه برخی مثلها در قالب شعر بیان شده و به نسلهای بعدی انتقال یافته اند و نیز برخی شعرها به سبب استشهاد مکرر در عصرهای متوالی به صورت مثل درآمده اند، اما این تنها وجه استفاده از شعر نیست.

شعر به سبب ارائه یک صورت خیال برانگیز، مخاطب را با بسیاری از دانسته ها و نهفته های ذهنی او مرتبط می کند و از این طریق، تصویری ظریف و لطیف را از واقعیت به نمایش می گذارد و مانند نقاشی ماهر و دقیق او را به حقیقت، بینا می گرداند. هر گاه ما بتوانیم این تصویر ظریف را در ذهن خود احضار کنیم، می توانیم به کمک آن، معنای اصلی و مقصود حقیقی گوینده را کشف کنیم. به واقع شعر در اینجا یک قرینه بزرگ داخلی می شود، که از طریق محور همنشینی، بر بقیه سخن نور می افشاند و ناگفته های گوینده را روشن و مقصود نهفته او را قابل رؤیت می گرداند.

داستان من و شما چنان است که برادر هوازنی گفته :

أَمَرْتُكُمْ أَمْرِي بِمَنْعَرَجِ اللَّوَى فَلَمْ تَسْتَبِيئُوا النَّصْحَ إِلَّا ضَحَى الْغَدِ

«من در منعرج اللوی دستورم را به شما گفتم و شما امر مرا نفهمیدید مگر ظهر فردا که کار از کار گذشته بود»

هَذَا لِكَ لَوْ دَعَوْتَ أَتَاكَ مِنْهُمْ فَوَارِسٌ مِثْلُ أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ

«اگر آنان را دعوت می کردی چون ابرهای بارنده تابستان به سرعت به کمک تو می شتافتند»

نمونه تضمین (تلمیح) مثل :

ضرب المثلها در ادب عربی، موقعیتی عظیم دارد و در کشف نقاب از چهره ی حقایق، نقشی مهم ایفا می کند. مثلها امور تخیلی را به شکل حقایق و امور متوهم را در

قالب واقعیت‌های متیقن عرضه می کند و در برخورد با خصم باعث متذکر او می گردد. این چنین است که خدای تعالی در قرآن و سایر کتب آسمانی از امثال فراوانی سخن گفته و از جمله فرموده است: و تلك الامثال نضربها للناس و ما يعقلها الا العالمون.

مثل را می توان یک اصطلاح بزرگ دانست که در قالب کلماتی، بار معنایی انبوهی را به مخاطب انتقال می دهد، بدون آنکه متکلم را نیازمند شرح و توصیف مفصل واقعه و مقصود خویش نماید .

گوینده سخن با آوردن یک ضرب المثل کوتاه، هم خود و هم شنونده را از رنج درازگویی می رهند و گاه بدین وسیله، مهر تأییدی بر ادعای خود نیز می زند. از این رو کشف معنای ضرب المثل و فهم دلیل و وجه آوردن و درج آن در کلام، قرینه ای بس مهم برای فهم معنای کل کلام می شود و مقصود اصلی صاحب سخن را معلوم می دارد. ضرب المثل در جامعه جاهلی عرب، نقش مهمی در نگاهداری میراث فکری قبیله داشته است

و از این رو بیشتر از هر جا، آنها را در احادیث امام علی(علیه السلام) که از دیگر امامان به عصر جاهلی نزدیک تر بوده، و به ویژه در نهج البلاغه، که سخنان او در عصر ارتجاع جامعه به جاهلیت است،

قَدْ كُنْتُ أَمَرْتُكُمْ فِي هَذِهِ الْحُكُومَةِ أَمْرِي وَ نَخَلْتُ لَكُمْ مَخْزُونَ رَأْيِي لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرِ
أَمْرٍ

این جمله ضرب المثل مشهور عرب است برای کسانی که نصیحت ناصح را نشنوند و به پشیمانی مبتلا گردند. مقصود امام آن است که دای کاش رأی و اندیشه ی مرا در قبول نکردن حکمیت پیروی می کردند تا اکنون پشیمان نمی شدید .

ما نصیحت به جای خود کردیم روزگاری در این به سر یردیم

گر نیاید به گوش رغبت کس بر رسولان پیام باشد و بس

فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى

مثلی است برای کسی که رنج بر خود تحمل می نماید تا آسایش یابد چنان که کاروانیان در گرمای تابستان، چون شب راه روند و از بی خوابی رنج برند، بامدادان که به منزل رسیدند مورد تمجید قرار خواهند گرفت

زمخشری می گوید این مثل را هنگامی به کار می برند که به صبر در کارها خویشتن داری ترغیب نمایند برای رسیدن به فرجامی پسندیده

تلمیح :

شایان ذکر است اگر به آیه، حدیث، مثل، داستان یا شعری مشهور با حداقل کلمات اشاره شود به نحوی که با تداعی شدن آنها مقصود گوینده واضح تر شود. به این صنعت تلمیح می گویند

جهان پیر است و بی بنیاد از این فرهادکش فریاد
که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم

عشق با دشوار ورزیدن خوش است چون خلیل از شعله ، گل چیدن خوش است

تلمیح با صنایع اقتباس و تضمین ، وجوه اشتراك و افتراقی دارد. عمده ترین تفاوت آنها این است که در این صنایع آیه، حدیث، مثل یا شعری یا بخشی از آنها به طور کامل نقل می شود (اشاره مستقیم) ، ولی در تلمیح تنها به آنها اشاره می گردد (اشاره غیر مستقیم). وجه اشتراك تلمیح با اقتباس و تضمین این است که در همه آنها، گوینده برای تأکید بر معنی یا تکمیل آن، به چیزی خارج از متن اشاره می کند.

نمونه تلمیح به حدیث :

أَلَمْ أَعْمَلْ فِيكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ وَ أَتْرُكُ فِيكُمْ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ

در اینجا به حدیث ثقلین اشاره شده است

تلمیح داستان :

إِنَّ أَمْرًا دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفَ وَ سَاقَ إِلَيْهِمُ الْحَتْفَ لِحَرِيٍّ أَنْ يَمْفُتَهُ الْأَقْرَبُ وَ لَا يَأْمَنُهُ
الْأَبْعَدُ

اشاره به داستان خیانت اشعث بن قیس دارد

تلمیح به آیات :

در بعضی از خطبه ها ی نهج البلاغه حضرت طوری سخن می گوید که این سخن اشاره به آیه یا آیاتی از قرآن دارد بدون اینکه تضمینی صورت بگیرد

نمونه ها

خطبه ۱۴۴ أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَ بَغْيًا عَلَيْنَا أَنْ رَفَعْنَا
اللَّهُ وَ وَضَعَهُمْ وَ أَعْطَانَا وَ حَرَمَهُمْ

خطبه ۱۷۱ لِلَّهِمَّ رَبَّ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَ الْجَوْ الْمَكْفُوفِ الَّذِي جَعَلْتَهُ مَغِيضًا لِلَّيْلِ وَ النَّهَارِ
وَ مَجْرَى لِلشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ مُخْتَلَفًا لِلنُّجُومِ السَّيَّارَةِ

۲- تعلیل امام

یکی از دیگر قرینه های مؤثر در فهم حدیث، علت آورده شده در صدر و ذیل آن است؛ علتی که گوینده حدیث حکم خود را به آن مستند کرده است. این علتها، که بیشتر در دنباله حکم بازگو می شود، در موارد بسیاری، مورد استفاده محدثان و فقیهان بوده و ایشان مراد واقعی و منظور حقیقی حدیث را با توجه به تعلیلهای بیان می کند.

اَمَلِكُوا عَنِّي هَذَا الْعَلَامَ لَا يَهْدِيَنِي فَإِنِّي أَنفَسُ بِهِدَيْنِ يَعْنِي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ (عليهما السلام) عَلَى الْمَوْتِ لِيَلَّا يَنْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم)

۳- سؤال راوی

احادیث بسیاری در پاسخ به پرسشهای راویان آشنا به فقه و سایر معارف دینی، یا مردمی عادی که بامشکلاتی مواجه شده اند صادر شده است؛ زیرا پیشوایان ما مرجع پرسشهای علمی عصر خویش بوده و به سؤالات فقهی و تفسیری و اخلاقی و جز اینها پاسخ می داده اند. آنان با گفتار و کردار و نوشته و رساله، پرسشهای آشکار و نهفته راویان را پاسخ می دادند و اشکالات و شبهه ها را حل می کردند.

از این رو، یافتن سؤال نهفته یا آشکار راوی یا پرسشگر، که خود نخستین مخاطب حدیث است، ما را به محور اصلی پاسخ و هسته درونی آن رهنمون می کند؛ خواه این سؤال و جواب در یک مجلس بوده و به گونه شفاهی اتفاق افتاده باشد، خواه به صورت کتبی نوشته شده و پاسخش روزها و هفته ها بعد رسیده باشد و یا سؤال آن قدر رایج و مشهور بوده که سخن امام به آن متوجه بوده، بی آنکه کسی پرسیده باشد.

گفتنی است گاه راوی پس از پاسخ امام، دوباره سؤال می کرد و دور جدیدی از پرسش و پاسخ آغاز می شد در این گونه موارد، پرسش دوم راوی نیز به فهم حدیث و پاسخ اول کمک می کند، چه، راوی خود از مخاطبان فهمیم و اهل همان زبان است و سؤال دوم خود را بر اساس آنچه از پاسخ امام (علیه السلام) فهمیده، طرح می کند و این فهم از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ به ویژه اگر در پاسخ امام (علیه السلام) انکاری متوجه آن نگردد

تعریف و اهمیت اسباب ورود حدیث

همان گونه که آشنایی با شأن نزول آیات شریف قرآن، ما را در فهم درست مقصود آیه یاری می دهد، یافتن سبب ورود حدیث نیز ما را به مقصود گوینده حدیث رهنمون می سازد.

سبب ورود حدیث، یعنی زمینه ای که موجب گشته است تا معصوم (علیه السلام) سخن بگوید و حکمی رایبان و مسئله ای را طرح یا ردّ و انکار کند و یا حتی کاری را انجام دهد.

به دیگر سخن متن حدیث، یک مجموعه بسته و مستقل از هرگونه وابستگی به بیرون نیست. حدیث نیزمانند دیگر اسناد تاریخی و برجامانده، ممکن است با همه حاشیه‌ها و رشته‌های مرتبط با آن به دست مانرسیده باشد و این نکته ما را ملزم می‌سازد که در فهم حدیث، تنها به فهم الفاظ آن از آغاز تا پایان بسنده نکنیم و همه قرینه‌ها و حتی عناصر غیر زبانی اما مرتبط را نیز بیابیم.

این عناصر بیشتر به شکل قرینه‌های مقامی (مانند شرایط اجتماعی و تاریخی، فضای فرهنگی و علمی، حالتها و وضعیت مقام گفتگو، شخصیت مخاطب و پرسشهای نهان راوی حدیث) هستند و ممکن است درصورت‌های دیگر نیز پدیدار شوند. با توجه به این گوناگونی و تأثیر شگرف و قابل توجه آنها بر معنای متن، این عناصر را با آنکه خود از قرینه‌ها به شمار می‌روند به طور جداگانه می‌آوریم.

با توجه به آنچه گفته شد، منظور از فضای صدور خطبه‌های نهج‌البلاغه یعنی موقعیت‌هایی که علی(ع) به ایراد خطبه پرداخته و مطالبی را بیان نموده‌اند که گاهی این شرایط به نوعی در عصر زندگی علی(ع) مطرح بوده است، مانند فضای فرهنگی، علمی و شرایط اجتماعی و گاهی چنین شرایطی مختص یک خطبه و یک زمان معین می‌باشد.

در مورد نهج‌البلاغه مسئله از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ زیرا امام علی(ع) در رأس حکومت اسلامی قرار گرفته و بی‌شک دستور‌هایی که به عنوان حاکم اسلامی از حضرت امیر(ع) صادر شده است باید به‌طور ویژه و با در نظر گرفتن شرایط و موقعیت‌های خاص امام(ع) ملاحظه و تفسیر گردد.

اما اشاره به این نکته لازم است که آشنایی با فضای صدور در تمام خطبه‌ها ضروری نیست؛ زیرا متن برخی از خطبه‌ها به‌طور تقریب جنبه اخلاقی یا اعتقادی دارد، مثلاً صفات خداوند را بیان می‌کند! مسئله اصلی در این گونه موارد فهمیدن آن صفات و عمل براساس دستورهای اخلاقی آن خطبه است و دانستن مکان و زمان ایراد این گونه خطبه‌ها تأثیر چندانی در درک محتوای عالی آنها نخواهد داشت (هرچند درک آن از جنبه تاریخی اهمیت دارد)

نمونه ۱

درمسئله جهاد می‌بینیم که امام علی در خطبه ۱۶ مردم را به یازگشت به خانه‌های خود (و جهاد نکردن) دعوت می‌کند و می‌فرماید: «لَا يَهْلِكُ عَلَى التَّقْوَى سِنٌّ أَصْلٌ، وَلَا يَطْمَأُ عَلَيْهَا زَرْعٌ قَوْمٌ، فَاسْتَبْرُوا بَبُيُوتِكُمْ، وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ؛ آنچه براساس تقوا پایه‌گذاری شود، نابود نگردد، کشتزاری که با تقوا آبیاری شود، تشنگی ندارد. ای مردم! به خانه‌های خود روید و مسائل را میان خود اصلاح نمایید

اما در خطبه ۲۷ مردم را به جهاد دعوت می‌کند و می‌فرماید: «فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ، وَهُوَ لِبَاسِ التَّقْوَى، وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ، وَجَنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ، فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الدَّلِّ، وَشَمِلَهُ الْبَلَاءُ؛ همانا جهاد در راه خدا دری از درهای بهشت است که خدا آن را به روی بندگان مخصوص خود گشوده است. جهاد لباس تقوا و زره محکم و سپر مطمئن خداوند است، کسی که جهاد را ناخوشایند دانسته و ترک نماید، خداوند لباس ذلت و خواری بر او می‌پوشاند و دچار بلا و مصیبت می‌شود

با دقت در فضای صدور خطبه‌های فوق، این تضاد به راحتی قابل حل است؛ زیرا حضرت خطبه ۱۶ را در موقعیت بیعت با وی در مدینه ایراد کرده‌است که هنگامه شورش علیه عثمان در مدینه بود و خلیفه را به قتل رسانده بودند، اما اجازه دفن جنازه‌اش را نمی‌دادند، در این هنگام علی(ع) مردم را به آرامش دعوت می‌کند. (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ ق، ص ۲۷۴ و ۲۷۵)؛ اما خطبه ۲۷، زمانی ایراد شده است که خبر تهاجم سربازان معاویه به شهر انبار به گوش علی(ع) رسیده بود، بدیهی است که امام در این موقعیت مردم را برای مقابله با غارت‌گری‌های معاویه دعوت به جهاد خواهدکرد.

دانستن فضای صدور و علت ایراد خطبه‌ها علاوه بر فهم بهتر می‌تواند به حل تضادهای ظاهری نیز کمک کند، به‌عنوان نمونه حضرت علی(ع) در خطبه ۲۰۶ می‌فرماید: «إِنِّي أكره لكم أن تكونوا سبّايين؛ من خوش ندارم که شما دشنام دهنده باشید»

ولی در خطبه ۱۳۵ به مغیره بن اخنس چنین می‌گوید: «يا بْنَ اللَّعِينِ الْأَبْتَرِ، وَالشَّجَرَةَ الَّتِي لَا أَصْلَ لَهَا وَلَا فَرْعَ...؛ ای فرزند لعنت شده دم بریده و درخت بی‌شاخ و برگ...!»

در خطبه ۱۹، مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ لَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ حَائِكُ ابْنُ حَائِكٍ مُتَّفِقٌ ابْنُ كَافِرٍ

حال این سؤال مطرح می‌شود که چرا حضرت یکجا از دشنام‌دادن نهی می‌کند و در جایی دیگر خود این چنین کلماتی بر زبان می‌آورد؟ آیا تحت تأثیر احساسات واقع شده است؟ با مراجعه به فضای صدور هر دو خطبه تضاد ظاهری حل خواهد شد؛ زیرا امام وقتی در جنگ صفین شنید که یارانش شامیان را دشنام می‌دهند، فرمود: آنها را دشنام ندهید؛ بلکه کردارشان را بیان و حالات آنها را بازگو نمایید و بهتر آن است که بگویید: خدایا خون ما و آنها را حفظ کن و بین ما و آنها را اصلاح فرما اما در زمان دفاع از حقیقت و قاطعیت در مقابل دشمن باید از استدلال قوی و برنده استفاده نمود

منابع و روش‌های فهم فضای صدور

برخی معتقدند تنها راه شناخت سبب ورود احادیث، مانند اسباب نزول قرآن، روایت و نقل می‌باشد؛ آن هم روایت‌هایی که صحت آنها مورد تأیید باشد

ولی باید خاطر نشان کرد که از طریق موارد زیر نیز می‌توان فضای صدور خطبه را کشف کرد .

۱- تحلیل متن نهج‌البلاغه، در برخی موارد بیانگر فضای صدور حدیث است، به‌عنوان مثال در خطبه ۴۷ امام علی(ع) خطاب به کوفه می‌فرماید: «كَأَنِّي بَكِي يَا كُوفَةُ تُمَدِّينَ مَدَّ الْأَدِيمِ الْعُكَاظِي» از محتوای عبارت معلوم می‌شود که حضرت این خطبه را زمانی در کوفه ایراد کرده است که از مردم کوفه غضبناک است. چنانکه با دقت در محتوای خطبه ۵۴ «فَتَدَاكُوا عَلَيَّ تَدَاكَ الْأَبِلِ الْأَهِيمِ يَوْمَ وُرْدِهَا» که در وصف روز بیعت ایراد فرموده است، می‌توان فضای بیعت با حضرت در مدینه را تبیین کرد و در فهم خطبه‌هایی که در روز بیعت یا کمی پس از آن ایراد شده‌است به کار گرفت.

۲- نکته‌هایی که سید رضی قبل و بعد از خطبه‌ها آورده است، در تبیین فضای صدور خطبه‌ها نقش به‌سزایی دارد؛ مثلاً مؤلف در ابتدای خطبه ۶۷ «فَهَلَّا اِخْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ: بَانَ رَسُولَ اللَّهِ وَصَى بَانَ يَحْسَنَ إِلَى مُحْسِنِهِمْ» فضای صدور خطبه را تبیین کرده و می‌نویسد: زمانی که پس از رحلت انصار در پاسخ مهاجرین: حضرت پیامبر را، ماجرای سقیفه را به اطلاع امام رساندند؛ حضرت پرسیدند چه گفتند؟ پاسخ شنید: [انصار] گفتند: زمامداری از ما و زمامداری از شما مهاجرین انتخاب گردد! «... امام(ع) فرمود: «فَهَلَّا اِخْتَجَجْتُمْ»

۳- مطالعه شروح نهج‌البلاغه به ویژه پیام امام که در این خصوص بیشتر کار کرده است .

۴. کتاب‌های تاریخی مربوط به حوادث قرن اول هجری، در این کتاب‌ها همچون تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی، الغارات ثقفی و... حوادثی نظیر ماجرای سقیفه، قتل عثمان، جنگ‌های جمل، صفین،

نهران و... ذکر گردیده است و می‌توانند منابع بسیار خوبی برای کشف فضای صدور خطبه‌ها باشند.

۵- استفاده از کتاب‌های مصادر نهج‌البلاغه، از آنجا که سید رضی سلسله سند راویان و کتاب‌های مورد استفاده خود در تدوین نهج‌البلاغه را حذف کرده است؛ عده‌ای درصدد برآمده‌اند که سلسله اسنادی برای این کتاب عظیم، از منابع تاریخی بیابند، برخی از این مصادر عبارتند از: مصادر نهج‌البلاغه و اسانیده، عبدالزهراء خطیب حسینی؛ مدارک نهج‌البلاغه، کاشف الغطاء؛ استناد نهج‌البلاغه، امتیاز علی خان عرشی؛ نهج‌السعادة فی مستدرک نهج‌البلاغه، محمدباقر محمودی؛ مصادر نهج‌البلاغه، عبدالله نعمت؛ بحثی کوتاه پیرامون مدارک نهج‌البلاغه، رضا استادی؛ اسناد و مدارک نهج‌البلاغه، محمد دشتی و روات و محدثین نهج‌البلاغه، محمد دشتی

گام سوم: تشکیل خانواده حدیثی

همانطور که بیان شد یافتن قرینه‌ها یکی از مراحل مهم در فهم مقصود و مراد جدی معصوم(علیه السلام) است.

در این میان یکی از قرینه‌های کلام، قرینه منفصل بود؛ که بیشترین نوع از قرائن کلام همین نوع می‌باشد، خواه آن قرینه از همان معصوم(علیه السلام) بوده و گوینده آن خود معصوم(علیه السلام) باشد و یا از امامی دیگر. چرا که تمام روایاتی که از معصومین

(علیهم‌السلام) به ما رسیده است، از يك منبع واحد سرچشمه گرفته‌اند؛ از این‌رو احادیث وارده از ایشان - گرچه از جانب چند معصوم صادر شده باشد - با يكدیگر، هم‌آهنگ و هم‌خوان هستند؛ به‌گونه‌ای که می‌توان از بعضی در تبیین و تفسیر بعض دیگر یاری جست؛ بنابراین اگر بخواهیم درباره‌ی يك موضوع و یا یک مفهوم روایی به نتیجه‌ای صحیح و کارآمد برسیم، باید تمام احادیث ناظر به آن موضوع را مطالعه کرده و بررسی کنیم، در غیر این صورت با آسیب‌های جدی و زیان‌باری مواجه خواهیم شد.

الف : تعریف ، اهمیت و ضرورت خانواده حدیث

منظور از تشکیل خانواده‌ی حدیث، یافتن احادیث مشابه، هم‌مضمون و ناظر به يك موضوع محوری است که با شناخت نسبت میان آن‌ها با يكدیگر، به فهم دقیق حدیث نزدیک می‌گردیم.

برای بازیابی خانواده حدیث، آثار و فواید بسیاری شمرده شده است. که اگر بخواهیم همه آن‌ها را در یک عبارت خلاصه کنیم، «فهم دقیق و نهایی حدیث» بهترین تعبیر است.

به دیگر سخن فایده آن این است که می‌توان با جستجوی کامل و یافتن همه احادیث معصومین (ع) و تفکر و جمع بندی درست و اصولی ایشان، یک حکم نزدیک به یقین را صادر نمود و آن را به معصوم (علیه السلام) و دین مقدس اسلام منتسب کرد .

براین اساس می‌توان در ضرورت آن چنین گفت که یافتن احادیث هم‌مضمون با حدیث مورد نظر ، چپش پازل گونه قطعه‌هایی از یک تصویر نامشخص است ، که با نشان دادن هر قطعه در جایگاه واقعی و درست خود، به سیما و نمای نهایی تصویر نزدیک تر می‌شویم.

به این معنا که احادیث ناظر به یک موضوع، که در بسیاری از موارد به همدیگر نیز ناظرند، اجزای موضوع و مفهوم ارائه شده از سوی امامان را، که در واقع یک امر واحد بوده و در نقل راویان و نویسندگان تکه تکه شده است، در کنار هم می‌نشانند و به آنها جان می‌بخشد .

نمونه ها

مثال اول :

حدیث مشهوری از نهج البلاغه که ترجمه های درست و نادرستی از آن ارائه شده است:

قِيْمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ.

به گفته سید رضی کلمه ای بی بدیل است ، که حکمتی هم سنگ آن و کلمه ای همتای آن نیست و نمی توان برای آن بهایی تعیین کرد. این حدیث بسیار بر سر زبانهاست و برخی آن را چنین معنا می کنند:

۱ ارزش هر کس به چیزی است که برای آن ارزش قائل است .

۲ بهای هر مردی به اندازه نیکی اوست .

۳ بهای هر شخصی به اندازه اعمال نیک اوست .

۴- ارزش هر انسانی بسته به آن چیزی است که انجام می دهد.

شاید اگر فقط همین یک حدیث باشد، نتوان اشکال مهمی بر اینگونه ترجمه ها گرفت ، اما اگر احادیث مشابه و هم خانواده آن را بیابیم ، به راحتی معنای درست آن را می یابیم و بدون تردید ترجمه دیگری از آن ارائه می دهیم.

حال با کلیدواژه **قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ** که مبتدای حدیث است، احادیث مشتمل بر این عبارت را می یابیم:

الف : **(قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يَعْلَمُهُ)** ارزش هر شخص به اندازه دانش او است.

ب : **لَا يَسْتَحِينَنَّ مَنْ لَا يَعْلَمُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، فَإِنَّ قِيمَةَ كُلِّ امْرِئٍ مَا يَعْلَمُ**

آن که نمی داند از آموختن دانش خجالت نکشد، که ارزش هر کس به دانش اوست.

ج : **يُنْبِئُ عَنْ قِيمَةِ كُلِّ امْرِئٍ عِلْمُهُ وَ عَقْلُهُ**

علم و عقل هر کس نشان دهنده ارزش اوست.

د : امام باقر (علیه السلام) از کتاب علی (ع) که در حقیقت دست نوشته امام علی (ع) است،

نقل کرده است که ایشان فرمود : **قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ وَ قَدْرُهُ مَعْرِفَتُهُ**

ارزش و قدر هر کس شناخت اوست.

ه) همچنین با اندکی مهارت در کاربرد کلیدواژه ها می توان به این حدیث دست یافت:

قال الإمام علي(ع) **النَّاسُ عَالِمٌ وَ مُتَعَلِّمٌ وَ أَنْشَدَ مُتَمَثِّلاً بِهَدْيَيْنِ الْبَيْتَيْنِ :**

فَكَمْ مَنْ بَهِيَ قَدْ يَرُوقُ رِوَاؤُهُ وَ يُهَجَّنُ فِي النَّادِي إِذَا مَا تَكَلَّمَا

فَقِيمَةُ هَذَا الْمَرْءِ مَا هُوَ مُحْسِنٌ فَكُنْ عَالِمًا إِنْ شِئْتَ أَوْ مُتَعَلِّمًا

امام علی (علیه السلام) فرمود : مردم یا عالم اند یا متعلم ، و سپس به این دو بیت استشهاد کرد

ند :

بسی صاحب دیوان بلند و برافراشته / که چون در جمع سخن گوید، زشت شمرده می شود.

بهای این انسان چیزی است که نیک می داند / پس یا عالم باش یا متعلم

این شعر به خوبی نشان می دهد که امام (علیه السلام) خود چه منظور و مقصودی داشته است؛ زیرا مصرع آخر شعر ، کلام امام قبل از استشهاد به شعر است و مصرع سوم همان جمله مورد نظر ما ، که در یک سیاق و نسق، یک معنا را دنبال می کنند

جالب توجه اینجاست که در شعر منسوب به خود حضرت علی(علیه السلام) هم ، معنا و مقصود چنین است

لا فَضْلَ إِلَّا لِأَهْلِ الْعِلْمِ، إِنَّهُمْ
وَقِيَمَةُ الْمَرْءِ مَا قَدْ كَانَ يُحْسِنُهُ
عَلَى الْهُدَى لِمَنْ اسْتَهْدَى أَدِلَّاءُ
وَالْجَاهِلُونَ لِأَهْلِ الْعِلْمِ أَعْدَاءُ

جز برای اهل دانش فضیلتی نباشد / چه آنان اند که ره جویان را رهنمایند

ارزش انسان چیزی است که می داند / و نادانان با دانایان دشمنانند

(و) همچنین اگر این جستجو را با عبارت محمول ، یعنی ما یحسین یا ما یحسینة انجام دهیم، به حدیث ذیل دست می یابیم:

النَّاسُ أَبْنَاءُ مَا يُحْسِنُونَ وَ قَدْرُ كُلِّ امْرِيٍّ مَا يُحْسِنُ، فَتَكَلَّمُوا فِي الْعِلْمِ تَبَيَّنَ أَقْدَارُكُمْ

مردم پسران آنچه نیک می دانند هستند و بهای هر کس آن است که می داند . پس درباره علم سخن گوئید تا بها و منزلت شما روشن شود

اگرچه مجموعه این روایات و نظر به همه آنها منظور را روشن می کند، اما برای اطمینان بیشتر می توان به فهم ادیبان نیز مراجعه کرد.

خلیل بن احمد فراهیدی اولین معجم نگار تاریخ لغت در کتاب سترگ خود می گوید:
أَحْتُ كَلِمَةً عَلَى طَلَبِ الْعِلْمِ قَوْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ " : قِيَمَةُ كُلِّ امْرِيٍّ مَا يُحْسِنُ . " ۲۲

برانگیزاننده ترین سخن بر طلب علم گفته علی بن ابی طالب (علیه السلام) است : ارزش هر کس آن چیزی است که می داند.

مثال دوم

از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در کتاب شریف نهج البلاغه نقل شده است که فرمود: «مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْسَتْ عَدَّةٌ لِلْفَقْرِ جَلْبَاباً»؛ هر کس ما اهل بیت(علیهم السلام) را دوست دارد، باید برای پوشیدن جامه‌ی فقر مهیا باشد.

بر اساس مفهومی که از ظاهر حدیث به دست می‌آید، دوستی و محبت اهل بیت(علیهم السلام)

ملازم فقر و تنگدستی است و تمام دوستان و محبان خاندان پیامبر (صلي الله عليه وآله وسلم) می‌بایست طعم فقر و تهی‌دستی را بچشند، در صورتی که پذیرش این مطلب با روایاتی که شیعیان را به تلاش برای تأمین رفاه خانوادگی خود تشویق کرده است.^۳ و نیز واقعیت زندگی بسیاری از دوستان اهل‌بیت (علیهم‌السلام) که از مکنت مالی برخوردار بوده‌اند، منافات دارد.

به خوبی روشن است که اشکال پدید آمده، از تتبع ناقص و عدم گردآوری روایات ناظر به حدیث نشأت گرفته است؛ چرا که اگر خانوادگی حدیثی این موضوع تشکیل گردد و به دیگر روایات اهل‌بیت (علیهم‌السلام) مراجعه شود، معلوم می‌گردد که این مسأله در دیگر کلمات ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) تفسیر شده است.^۴

چنان‌که مرحوم شیخ صدوق در معانی الاخبار آورده است که مردی از امام صادق (ع) درباره‌ی این فرمایش امیرمؤمنان (علیه‌السلام) سؤال کرد و حضرت آن را معنا کردند: «مردی به امام صادق (علیه‌السلام) عرض کرد که روایت شده شخصی به امیرمؤمنان (ع) گفت: من تو را دوست دارم، پس حضرت به او فرمود: پوششی برای فقر مهیا کن. در این حال امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: علی (علیه‌السلام) این چنین نگفته است؛ بلکه به آن مرد فرمود: برای روز فقر و فاقنت - روز قیامت - آماده شو، (یعنی توشه طاعت و بندگی را بردار.)»؛ بنابراین این فهم ناقص و نادرستی که با اکتفا بر نهج البلاغه به دست آمده بود، با تشکیل خانوادگی حدیث جبران گشته، مقصود حقیقی امام علی (علیه‌السلام) معلوم گردید.

موانع فهم حدیث

بهره مندی از زلال نصوص دینی، یعنی قرآن و سنت، وابسته به تحقق شرایط و فقدان موانع است. فهم‌کننده باید از یک سو توانایی‌هایی را در خود حاصل کند و از دگر سو، موانع خنثی‌کننده آن را از خود بپیراید. به عبارتی، «برطرف ساختن موانع» به همان اندازه «فراهم بودن توانایی‌ها و شرایط»، در فهم درست نصوص نقش دارد. به همین جهت در روایات به نقل حدیث و فهم و درایت آن سفارش شده است. اما آنچه اهمیت بیش‌تری دارد همان فهم

و درایت حدیث است چنان که امام صادق - علیه السلام - می‌فرماید: «حدیثُ تَدْرِیهِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ حَدِیْثِ تَرْوِیْهِ» یک حدیثی که آن را بفهمی بهتر از هزار حدیثی است که فقط آن را (بدون فهم) نقل کنی. و کسی می‌تواند از احادیث اهل بیت - علیهم السلام - بهره ببرد و آنها را بفهمد که هم شرائط فهم حدیث را در خود جمع کرده باشد و هم موانع آن را از خود دور کند.

موانعی که در فهم حدیث وجود دارد خود به سه دسته اساسی تقسیم می‌شوند

1 - موانع مربوط به مرحله صدور حدیث (تشخیص حدیث صحیح از سقیم)

2 - موانع در راه فهم متن حدیث

3 - موانع در راه فهم مقصود معصوم (علیه السلام)

بخش نخست: برخی مربوط به علم رجال است که سند حدیث را بررسی می‌کند چرا که صحت سند یکی از راه‌های اثبات و اطمینان به صدور حدیث از معصوم است و برخی دیگر مربوط به فضای صدور حدیث است که معصوم به دلیل تنگناها و محدودیتهای فضا مجبور به تقیه و یا توریه می‌گردد و زمانی مربوط به مرحله نقل است که در آن ممکن است تحریف، تصحیف، درج و تقطیع نامناسب انجام گیرد.

بخش دوم: برخی موانع مربوط به متن است و در مرحله دوم فهم حدیث، یعنی فهم متن اتفاق می‌افتد

بی توجهی به تحول زبان، اشتراک لفظی، خلط بین معنای لغوی و اصطلاحی یک لغت، خلط بین معنای فارسی و عربی، نادیده گرفتن حروف در ترکیبات، تصحیف و تحریف، تقطیع نادرست و ... مربوط به موانع فهم متن حدیث است

بخش سوم: مربوط به مرحله سوم فهم حدیث، یعنی فهم مقصود گوینده حدیث است

نادیده گرفتن آهنگ سخن، جستجوی ناقص، پیش فرض‌های ذهنی، پیروی از هوای نفس، پیروی از آراء و نظریات خود، ساده‌انگاری، جمود ذهنی، و ... مربوط به موانع فهم مقصود گوینده می‌باشد

بر این اساس، ما به برخی از این موانع در دو بخش اشاره می‌کنیم، اما به هیچ وجه آنها را به آنچه برشمرده ایم منحصر نمی‌سازیم و بحث بیشتر را در کتب حدیثی و فقه الحدیث باید جستجو کرد

بخش دوم (موانع فهم متن)

1 - بی توجهی به تحول زبان:

زبان‌شناسان معتقدند که برخی از واژه‌ها در گذر زمان و تحت تأثیر تحولات زمان و مکان، دست‌خوش تغییرات معنایی می‌شوند. بطوریکه ممکن است مردم یک عصر، واژه‌ای را در معنایی به کار ببرند که پیش از آن، برای معنایی دیگر به

کار می‌رفته است؛ ولی چون این تغییر، اغلب کند و تدریجی است، متوجه آن نمی‌گردند. لذا برای فهم واژه‌های متن، باید به کتب لغت اولیه مراجعه کرد و کاربردهای واژه را در فرهنگ معاصر زمان صدور احادیث یافت؛ زیرا گاه لغویان متأخر، به تغییر و تحول معنایی واژه راه نیافته و به شیوه معمول دانشمندان علم لغت، معنا را در استعمالات عصر خود می‌جویند.

در این تحول، گاه معنای اولی واژه فراموش می‌شود و معنایی دیگر، جای‌گزین آن می‌شود و گاه از بین چند معنای واژه، یکی به جای همه می‌نشیند و باقی متروک می‌شوند غافل از این‌که این واژه در عصر صدور حدیث، معنایی دیگر داشته و یا از نظر ارزشی، با مفهوم فعلی متفاوت است.

راه حل آسیب :

راه حل نهایی، کشف معنا و بار ارزشی واژه در هنگام کاربرد آن است. یعنی کاربردهای واژه را در دو زمان مختلف می‌یابیم و آن گاه، معنای برآمده از کاربردهای عصر اولیه را با استعمال‌های کنونی، مقایسه می‌کنیم و در صورت یکسان نبودن، معنای کنونی را کنار می‌گذاریم و معنا و بار ارزشی عصر معصومان (علیهم السلام) و راویان را ملاک فهم و قضاوت قرار می‌دهیم.

نمونه :

در زبان عربی امروز «تعمق» به معنای ژرف نگری و دور اندیشی در کار است. در فارسی نیز این معنا، مفهومی مثبت و ارزشمند شمرده می‌شود اما در عربی کهن این واژه بدین معنا نیست بلکه به معنای افراط و زیاده روی است که مفهومی نکوهیده و ناپسند دارد.

افزون بر لغویان، خودمان نیز می‌توانیم با گردآوری استعمالات پر شمار این واژه، به منفی بودن بار ارزشی اش در گذشته، پی ببریم. پیامبر اکرم (ص) با کاربرد «تعمق» در معنای زیاده روی، آن را علت انحراف و بیرون رفتن از دین معتدل و معقول اسلام دانسته است. «سَيَكُونُ لَهُ شَيْعَةٌ يَتَعَمَّقُونَ فِي الدِّينِ حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهُ كَمَا يَخْرُجُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ...»¹⁴

پیروانی خواهد داشت که در دین، تند روی و افراط می‌کنند تا آن جا که از دین بیرون می‌روند، همچون خروج تیر از کمان

امام علی (ع) نیز واژه «تعمق» را بکار برده است و در آن جا هم به آسانی، معنای نکوهیده ای از آن فهمیده می‌شود.

الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمَ عَلَى التَّعَمُّقِ وَالتَّنَازُعِ وَ الزَّيْغِ وَ الشَّقَاقِ فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُبْ إِلَى الْحَقِّ (صبحی صالح قصار 31)

کفر بر چهار پایه استوار است، بر تعمق (زیاده روی) و

^{۱۴} مفید، محمد بن محمد، الجمل و النصره لسيد العترة في حرب البصرة - ايران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ق.

الفاظ کلام عربی، مانند بسیاری از زبانها، گاه چند معنا دارند و این واژه های چند معنایی، که مبحث اشتراک لفظی و معنوی را در علم اصول سبب گشته اند و بحث ایهام را در ادبیات پدید آورده اند، گاه به علت نداشتن قرینه های معین، فهم متن را بر پژوهنده دشوار می سازند.

راه حل :

در این موارد، راه حل اساسی یافتن اسباب صدور حدیث، قرینه های متصل و منفصل و احادیث مشابه و هم‌مضمون است.

راه حل دیگر، استفاده از بافت درون‌زبانی و قرارداد یک یک معانی متفاوت واژه در میان جمله و سنجش معنای حاصل از هم‌نشینی آن با بقیه جمله است. ما به یک نمونه اشاره می کنیم :

نمونه :

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ النَّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، نَوَاقِصُ الْحُطُوطِ، نَوَاقِصُ الْعُقُولِ» است را بفهمیم، ابتدا باید واژه «عقل» را با توجه به دیگر احادیث وارده از آن حضرت (ع) تبیین معنایی کنیم.

در کلام دیگر از امام (ع) اشاره شده که «العقل عقلان؛ عقل الطبع و عقل التجربة و كلاهما يؤدي الى المنفعة» خاطر نشان کرد: عقل طبع همان عقل ذاتی است که خداوند به انسان عطا کرده تا خوب و بد را به وسیله آن عقل تشخیص دهد و عقل تجربی عقلی است که انسان در کسب و کار و حضور در اجتماع و برخورد با مردم کسب می کند که هر دو این عقول انسان را به منفعت می رسانند.

به عقل طبع که ذاتی بشر است، عقل ممیز نیز گفته می شود، انسان به وسیله این عقل است که کلیات و خوب و بد را تشخیص می دهد و به واسطه همین عقل است که تکلیف بر انسان بار می شود. حال اگر منظور از نقص عقل در زنان، عقل طبع باشد، تکلیف از او برداشته می شود و نمی تواند خوب و بد را تشخیص دهد. در این شرایط مؤاخذه از زن بی معنا می شود و بهشت و جهنم در مورد او صدق نمی کند. بنابراین تعبیر از عقل در این روایت نمی تواند عقل ذاتی باشد.

3 - خلط معنای لغوی و اصطلاحی

انس آشنایان با معنای اصطلاحی یک واژه و کاربرد فراوان آن، موجب می شود که هنگام شنیدن و خواندن واژه، معنای اصطلاحی آن به ذهن ایشان بیاید و از به خاطر آوردن معنای اصلی و لغوی، باز بمانند. این امر موجب می شود، احادیثی که آن واژه در آنها به معنای لغوی و نه اصطلاحی خود، به کار رفته است به گونه ای نادرست فهمیده شوند

نمونه دیگر، خلط اصطلاح فلسفی «حکمت» با معنای لغوی آن است. ما نمی‌توانیم واژه «حکمت» را در حدیث «الحکمة ضالّة المؤمن»¹ به همان معنای رایج در فلسفه و علوم مربوط با آن بپنداریم و بر این اساس، فلسفه را «گم‌گشته مؤمن» خوانده، حدیث را مؤید فلسفه بدانیم. یا مانند برخی از مخالفان فلسفه، «ضالّة» را به معنای «مُضَلَّة» بدانیم و نتیجه بگیریم که فلسفه، گمراه‌کننده مؤمن است! اگر به کتاب‌های لغت و نیز مجموعه روایات «حکمت» مراجعه کنیم، مشاهده می‌کنیم که حکمت، در همان معنای لغوی‌اش به کار رفته است؛ یعنی: «منع و محکم داشتن». امامان، هر گونه علم و شناخت و مهارتی را که لگام جهل انسان را محکم نگاه دارد، حکمت نامیده‌اند و از این رو، حدیث یادشده، نه مؤید علم فلسفه است و نه مخالف آن؛ بلکه شمول آن، بستگی به همان ملاک دارد.²

4 - تقطیع نادرست :

شاید بتوان تقطیع نادرست را شایع‌ترین و مهم‌ترین مشکل در زمینه آسیب‌های پژوهش دانست - تقطیع، به تنهایی و همیشه نادرست نیست؛ بلکه گاهی سودمند و یا حتی ضروری است.

گاهی محدث با هدف تسهیل در مراجعه، احادیث را در موضوعات گوناگون طبقه‌بندی می‌کنند و تنها بخش مرتبط با موضوع مورد بحث و عنوان باب را آورده است و بقیه بخش‌های دیگر سخن معصوم (علیه السلام) را حذف می‌نماید. این مورد، بیشتر در احادیث طولانی رخ می‌دهد؛ مانند خطبه‌ها و نامه‌های طولانی و حدیث اربعماه که حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) در یک مجلس به اصحاب خویش تعلیم فرموده است

محدثان، این نوع تقطیع را درست دانسته و این گونه تعریف کرده‌اند :

هو تَفْرِيقُ الْحَدِيثِ عَلَى الْأَبْوَابِ اللَّائِقَةِ بِهِ، لِلْإِحْتِجَاجِ الْمُنَاسِبِ، مَعَ مَرَاعَاهُ مَا سَبَقَ مِنْ تَمَامِيَّةٍ مَعْنَى الْمَقْطُوعِ.

تقطیع حدیث، یعنی بخش‌بندی حدیث به ابواب و موضوعات در خور و مناسب با محتوای آن، برای احتجاج بهتر، به شرط توجه به حفظ معنای بخش تقطیع‌شده پیش از تقطیع.

اما تقطیع نادرست را می‌توان بخش‌بندی دانست که در پی آن، معنای اصلی محفوظ نماند نخستین و شاید مهم‌ترین اثر تقطیع نادرست متن حدیث، در مرحله فهم حدیث رخ می‌دهد. تقطیع نادرست حدیث را می‌توان به «نزع آیه» در قرآن تشبیه کرد؛ به این معنا که یک آیه را به گونه‌ای از آیات مجاورش جدا کنیم که قرائن سیاقی و مقامی آن حذف شوند و ارتباطش با کلّ سوره، از میان برود.

نمونه متن تقطیع‌شده نادرست

حدیث امام علی (علیه السلام) در باره رؤیت خدا است در ترکیه، گروهی به نام علویان، متن «ما كنتُ أعبُدُ ربّاً لَمْ أَرَهُ؛ هرگز پروردگاری را که ندیده‌ام، نپرستیده‌ام را از امام علی (ع) به همین صورت، نقل کرده‌اند و آن را مستمسکی برای پرهیز از عبادت ساخته‌اند متن کامل، چنین است

جَاءَ حَبْرٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبْدَنَّهُ قَالَ فَقَالَ وَيْلَكَ مَا كُنْتُ
أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ قَالَ وَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ قَالَ وَيْلَكَ لَأُتَدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَيْتُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ (الكافي) 971 باب في إبطال الرؤية ص : 95

بخش سوم (فهم مقصود گوینده)

1 - نادیده گرفتن آهنگ سخن

مقصود از آهنگ گفتار، لحن‌های استفهامی، تعجبی، دعایی و مانند آن است که گاه جانشین واژه‌هایی مانند «هل» و تک‌واژه‌هایی مانند «أ» (حرف استفهام) می‌شوند. این جانشینی، در گفتار اتفاق افتاده و ما در بسیاری از جمله‌های

خود، برای کوتاه کردن و یا اهداف دیگر، ابزار و واژه‌های استفهام و تعجب را کنار می‌نهییم و آهنگ مناسب با آن را به جایش می‌نشانیم و مخاطب نیز به راحتی، منظور ما را می‌فهمد؛ اما در تبدیل آن به صورت مکتوب، به اندازه کافی، موفق نبوده‌ایم .

هرچند در برخی از زبانها و به‌ویژه در دوره کنونی، تلاش بر این بوده است که با نشانه‌های سجاوندی،^۱ این بخش از زبان گفتاری را به زیر مهمیز قلم ببرند؛ اما در زمان صدور و نقل حدیث، خطّ عربی از این ناحیه، بسیار فقیر بوده است

و در نتیجه، کاتبان به هنگام نوشتن حدیث نمی‌توانستند آهنگ پرسشی، انکاری و استفهامی گوینده حدیث را به خوانندگان متن کتبی آن، منتقل کنند. از این رو، راویان و محدثان دوره‌های بعد از صدور و نقل شفاهی حدیث، گاهی گفته‌های استفهامی و انکاری و انشایی امام را به صورت خبری، تأییدی و غیر انشایی قرائت می‌کرده‌اند و معنایی متفاوت با مقصود اصلی امام را در می‌یافته‌اند. چنین برداشت نادرستی، گاه، آسیبی جدی به معنای حدیث و نیز به سازواری درونی احادیث وارد می‌کرده است.

نمونه :

و من کلام له (علیه‌السلام) یرید به بعض أصحابه

لِلَّهِ بَلَاءٌ فَلَانَ لَقَدْ قَوْمَ الْأَوْدِ وَ دَاوَى الْعَمَدِ وَ أَقَامَ السَّنَةَ وَ خَلَّفَ الْفِتْنَةَ ذَهَبَ نَقَى الثُّوبِ قَلِيلَ الْعَيْبِ أَصَابَ خَيْرَهَا وَ سَبَقَ شَرَّهَا أَدَى إِلَى اللَّهِ طَاعَتَهُ وَ اتَّقَاهُ بِحَقِّهِ خَدَائِشِ پاداش ده‌اد، بدانچه آزموده شد و انجام داد. کجیها را راست کرد و بیماریها را به صلاح آورد، فتنه را پشت سر انداخت و سنت را بر پا ساخت،

ابن ابی الحدید :

وسألت عنه النقیب أبا جعفر یحیی بن أبی زید العلوی، فقال لی: هو عمر، فقلت له: فإذا اعترف أمير المؤمنين بأنه أقام السنة، وذهب نقی الثوب، قلیل العیب، وأنه أدى إلى الله طاعته، واتقاه بحقه، فهذا غاية ما یكون من المدح.¹⁵

محمد عبده نیز در این که مقصود از «فلان» کیست، گفته: **أی عمر علی الارجح.**¹⁶

اهل سنت اگر بخواهند ثابت کنند که این جملات را امیر مؤمنان علیه السلام در باره خلیفه دوم گفته است، باید سه مقدمه را ثابت نمایند:

1. مقصود از کلمه فلان، عمر است.

^{۱۵} ابن ابی الحدید المدائنی المعتزلی، أبو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغة، ج ۱۲، ص ۲، تحقیق محمد عبد الکریم النمري، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م.

^{۱۶} نهج البلاغة، شرح محمد عبده، ص ۴۳۰.

2. هدف امام علیه السلام، مدح عمر بوده است.

3. گوینده این سخنان امیر مؤمنان است و از یک واقعیت خارجی خبر می دهد .

1- با تشکیل خانواده حدیث به یقین می توان گفت :

مقصود از « فلان » نمی تواند عمر باشد چون با کلام دیگر حضرت در تعارض است

الف : خطبه شمشیه : فَصِيرَهَا فِي حَوْزَةٍ حَسَنَاءٍ يَغْلُظُ كَلِمَهَا وَيَخْشَنُ مَسَّهَا وَيَكْثُرُ الْعَنَارُ فِيهَا وَالْإِعْتِدَارُ مِنْهَا . فَصَاحِبَهَا كَرَآكِبِ الصَّعْبَةِ إِنْ أَسْنَقَ لَهَا حَرَمٌ وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّم . فَمِنِي النَّاسُ لِعَمْرِ اللَّهِ بِخَبَطٍ وَسِمَاسٍ وَتَلَوْنٍ وَاعْتِرَاضٍ .

ب : عمر حيله گر است :

مسلم نیشابوری در صحیح خود، نظر حقیقی امیر مؤمنان علیه السلام را در باره خلیفه اول و دوم بیان کرده است .

ثُمَّ تُوْفِّي أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آتِمًا غَادِرًا خَائِنًا .

پس از مرگ ابوبکر، من جانشین پیامبر و ابوبکر شدم، شما دو نفر مرا خائن، دروغگو حلیه گر و گناهکار خواندید.¹⁷

ج : از دیدن عمر کراهت داشت

پس از شهادت حضرت زهرا (س) فرموده اند : فَأَرْسَلْ إِلَيَّ أَبِي بَكْرٍ أَنْ آتِنَا، وَلَا يَأْتِنَا أَحَدٌ مَعَكَ، كَرَاهِيَةً لِمَحْضَرِ عُمَرَ¹⁸

د : سیره شیخین را قبول نداشت

ویلک لو أن أبا بكر وعمر عملا بغير كتاب الله وسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يكونا على شيء من الحق....¹⁹

2 - بر این اساس اگر منظور از «فلان» عمر هم باشد احتمال تقيه وجود دارد

این احتمال که ممکن است امیر مؤمنان علیه السلام از روی تقيه، این جملات را فرموده باشند، نیز طرفدارانی دارد و با دیگر جملات آن حضرت در نهج البلاغه نیز سازگار است. در خطبه 73 نهج البلاغه می فرماید:

¹⁷ النيشابوري، مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري (متوفاي ۲۶۱هـ)، صحیح مسلم، ج 3، ص ۱۳۷۸، ح ۱۷۵۷، كتاب الجهاد والسيير، باب حُكْمِ الْقِيَّةِ، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

¹⁸ همان ، ص ۱۳۸۰ ح 1759

¹⁹ الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير (متوفاي ۳۱۰هـ)، تاريخ الطبري، ج ۳، ص ۱۱۶، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت؛

لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي. وَ وَاللَّهِ لَأَسْلَمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ. وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً. التَّمَّاسُ
لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ. وَ زُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرَفِهِ وَ زَبْرِجِهِ.

میرزا حبیب الله خوئی پس از نقل کلام ابن ابی الحدید می نویسد:

و الحاصل أنه على كون المكنى عنه عمر لا بد من تأويل كلامه و جعله من باب الايهام و التورية على ما جرت عليها عادة
أهل البيت عليهم السلام في أغلب المقامات فانهم....

نتیجه آن که: اگر مقصود از «فلان» عمر باشد، باید کلام آن حضرت را تأویل ببریم و آن را از باب توریه و اشاره
بدانیم؛ چنانچه سیره و عادت اهل بیت علیهم السلام آن است که در بسیاری از موارد به همین صورت است....²⁰

بنابراین، حتی اگر فرض کنیم که مقصود از «فلان» خلیفه دوم باشد، می گوییم از باب تقیه بوده است؛ همانگونه که
رسول خدا از قوم عائشه تقیه می کرد.

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیحش می نویسد:

از عائشه همسر رسول خدا (ص) روایت شده است که آن حضرت فرمود: آیا نمی دانی که قوم تو وقتی کعبه را ساختند
آن را از پایه هائی که حضرت ابراهیم قرار داده بود کوچک تر گرفته اند؟

گفتم: چرا آن را به حالت اول باز نمی گردانید؟

فرمود: اگر قوم تو تازه مسلمان نبودند (ایمانشان قوی بود) چنین می کردم.²¹

3 - منظور از «فلان» یکی از یاران خود حضرت است مانند مالک اشتر و یا سلمان

قطب راوندی «که شرح نهج البلاغه را پیش از ابن ابی الحدید تالیف کرده می گوید: این سخن را امام (ع) در باره یکی
از اصحابش فرموده (بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند او مالک اشتر مرد مبارز و مجاهد بود). «صبحی صالح» که
خود از دانشمندان اهل سنت است تصریح می کند که این سخن را امام (ع) در باره یکی از اصحابش فرموده است

4 - استفهام انکاری در سخن علی علیه السلام

از برخی روایات اهل سنت استفاده می شود که گوینده این سخن خانمی به نام «ابو حنتمه» است.

²⁰ هاشمی خوئی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، ج ۱۴، ص ۳۷۵، مصحح: سید ابراهیم میانجی، ناشر: مکتبه
الإسلامية - تهران، ۱۳۵۸ هـ. ش.

²¹ البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفى ۲۵۶ هـ)، صحيح البخاري، ج ۲، ص ۵۷۳ ح ۱۵۰۶ و ج ۳، ص ۱۲۳۲، ح
۳۱۸۸

از مغیره نقل شده است که چون عمر از دنیا رفت دختر ابوحنتمه (شاید عمه عمر) بر او گریست و گفت: وای عمر! که کجی‌ها را راست کرد و بیماری‌ها را مداوا نمود، فتنه را میراند و سنت را زنده کرد؛ با جامه‌ای پاک و کم عیب از این جهان رخت بر بست.

مغیره گفت هنگامی که عمر دفن شد نزد علی آمدم و دوست داشتم که از وی کلامی در باره عمر بشنوم؛ پس در حالیکه سر و ریش خود را تکان می‌داد بیرون آمده و تازه غسل کرده بود و خود را با پارچه‌ای پوشانده بود و شک نداشت که کار (خلافت) به او می‌رسد؛ آن گاه گفت: خداوند فرزند خطاب را رحمت کند؛ دختر ابوحنتمه راست گفت؛ او خوبی‌های آن (خلافت) را برد و از بدی‌هایش نجات یافت؛ قسم به خدا که او نگفت؛ بلکه (این حرف‌های کسی دیگر است) که او به خودش نسبت داده است.

«طبری» در تاریخ خود آن را سخن دختر «ابی حنتمه» می‌داند که علی (ع) پس از شنیدن آن، همین جملات را به «مغیره» گفته است. طبری در ادامه می‌گوید: این سخن درست است ولی دختر «ابی حنتمه» نگفته بلکه به او بسته‌اند، ولی در هر صورت امام (ع) آن را امضاء کرده است.²²

نتیجه سخن:

با توجه به پیش گفته‌ها منظور از «فلان» نمی‌تواند خلیفه‌های سه گانه باشد و احتمال تقیه نیز کمتر است چون در این صورت سید رضی به آن اشاره می‌کرد این سخن نمی‌تواند در مورد یکی از یاران حضرت باشد چون که در پایان از او مذمت شده است. صدر و ذیل حدیث همسو نیست چراکه در ابتدا مدح و در پایان خطبه این فرد مذمت شده است.

امام علی (ع) پس از مواجه شدن با مغیره به صورت سؤال و پرسش فرمود: آیا دختر ابی حنتمه آن ستایش‌ها را که از عمر می‌کرد راست می‌گفت؟ علی‌هذا جمله‌های بالا نه سخن علی (ع) است و نه تأییدی از ایشان است نسبت به گوینده این سخن. و این کج فهمی‌ها ناشی از بی توجهی به آهنگ سخن است که در فهم مقصود گوینده اتفاق می‌افتد

۱- جمود ذهنی

جمود و بسته ذهنی، یعنی بسنده کردن به مفهوم واژه‌ها و معنای ابتدایی حدیث و ماندن در حصار تنگ متن. جمودگرایی، فرقه‌هایی مانند ظاهریه و سلفیه را پدید آورده و گروه‌هایی مانند وهابیان، نتیجه آن‌اند. این آفت، همیشه اندیشه ناب و مترقی اسلام را تهدید کرده و احادیث روشن و کارگشا را به دام خود، فرو کشیده است. این جریان فکری اگر شدت یابد و اوج گیرد، موجب نوعی جدایی میان خردورزی و دینداری می‌شود و ممکن است تعامل دین را با جهان امروز، دچار مشکل کند.

۲۲ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۵.

پیشرفت جامعه در دنیای امروز حاصل علم و اندیشه و یا به تعبیر دقیق تر حاصل کارکرد تکامل ذهنی آدمی است این انسان ها هستند که با پردازش داده های گوناگون به تولید اندیشه های نوین دست یافته و تحول و دگرگونی مثبت، در جامعه پدید می آورند. انسان متحجر توان بهره برداری از تحول های مذکور را ندارد زیرا متحجر به کسی گفته می شود که در برابر هر نوع تحول و نوآوری سختی نشان داده و اندیشه های همسان با اندیشه های خویش را پذیرفته و از پذیرش اندیشه های دیگر به شدت اجتناب می ورزند. علاوه بر آن نسبت به وسایل و ابزارهای جدید بی توجه و از کاربرد مطلوب آن غفلت می ورزند.

فهم صحیح دین نیازمند وسعت نظر، ژرف اندیشی و عقلانیت است. در مقابل، تنگ نظری، قشری گری و جمود آفت فهم دین می باشد. نگاهی به تاریخ اسلام، نقش شایان توجه این عامل را در رشد یا انحطاط مسلمانان نشان می دهد. فرق ظاهرگرا عمدتاً گرفتار این آفت فکری بوده اند

- وَقَالَ (عليه السلام) اَعْلُوا الْخَبْرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلٌ رِعَايَةٌ لَأَعْقَلَ رِوَايَةٌ فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرِعَايَتُهُ قَلِيلٌ (قصار 98)

چون روایتی را شنیدید، آن را بفهمید عمل کنید، نه بشنوید و نقل کنید، زیرا روایان علم فراوان، و عمل کنندگان آن اندکند.

فکر ظاهرگرایانه که از اهل حدیث و در رأس آن احمدبن حنبل آغاز شد، بعدها به وسیله اشاعره و نیز در قرن هفتم توسط ابن تیمیه با عقاید جدید نظیر نفی توسل و کفر مرتکب آن، نفی شفاعت و تبرک جستن و... ادامه یافت و در قرون اخیر نیز شاگرد ابن تیمیه، محمدبن عبدالوهاب به انتشار افکار او پرداخت.

جمود بر الفاظ و معنای ابتدایی آن موجب قایل شدن بر تجسیم و تشبیه درباره خداوند - نظیر آیات «جاء ربك و الرحمن على العرش استوی - «می شود. یا آیاتی که اخذ ظواهر آن ها و عدم جامع نگری به آیات مربوط به آن موضوع، به جبری گری، تفویض مطلق، نفی توسل و شفاعت و مانند آن منجر گردیده که هر یک از این خطوط و عقاید مطرح شده، آثار ناگواری را از حیث عملی در سطح جوامع اسلامی باقی گذاشته است؛ از جمله، اعتقاد به جبر و تفویض موجب رخوت، سستی و ظلم پذیری گروه هایی از مسلمانان در طول تاریخ شد و عقیده نفی توسل و شفاعت موجب کشته شدن یا تهمت به کفر بخش عظیمی از مسلمانان گردید. همچنین تأکید بر عدم فهم آیات متشابه موجب بسته شدن باب تعمق گروهی از مسلمانان نسبت به آیات الهی شد. البته این جریان آثار فراوان دیگری داشته است که با بررسی هر یک از خطوط دیگر عقاید ظاهرگرایان به دست می آید.

واژه ی «تحجر» از ماده «حجر» به معنای سنگ اشتقاق یافته است و در فارسی معادل سنگوارگی برایش برگزیده - اند.

امروزه معمول این است که تحجر را همراه و مترادف با مفاهیمی چون بسته ذهنی، تنگ نظری، خشک مغزی، قشری گری و... به کار می برند؛

اولین گروهی که در تاریخ اسلام به جمود و تحجر مبتلا شدند خوارج بودند شهید مطهری در این باره می نویسد: اگر می خواهید بفهمید جمود با دنیای اسلام چه کرده است همین موضوع را در نظر بگیرید که علی علیه السلام را چی کشت؟ اگر بگوییم علی را کی کشت؟ البته عبدالرحمن بن ملجم مرادی ولی اگر بگوییم علی علیه السلام را چی کشت؟ باید بگوییم: جمود و خشک مغزی و خشکه مقدسی. (مطهری 1362 ص 68) و امام علی علیه السلام با تعبیری تند درباره آنها فرمود: ... أُرِيدُ أَنْ أُدَاوِيَ بَكُمْ وَأَنْتُمْ دَائِي كَنَاقِشِ الشُّوْكَهَ بِالشُّوْكَهَ

من می گویم که دردها را باشما درمان کنم در حالی که شما خود درد بی درمان من شده اید کسی را مانده ام که خار در پایش خلیده است و اوناگزیر است با کمک خاری دیگر، خار را از پای بیرون کشد، هر چند می داند که خار به خار می گراید (نهج البلاغه خطبه 121)

نیز درباره این جریان پس برنده فرموده است: وَاللَّهِ إِنَّهُمْ نَطَفُ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَقَرَّاتِ النِّسَاءِ كُلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصًا سَلَّابِينَ

به خدا سوگند که خوارج نطفه هایی در صلب مردان و زهدان زنان اند، بدان سان که گر شاخه ای از آنان بریده شود دگر بار برویند و سرانجام به هیأت گروه هایی دزد و راهزن سر بر آورند (نهج البلاغه، خطبه 59، ص 77)

شهید مطهری معتقد است گرچه **خوارج** در برهه ای از **تاریخ اسلام** طلوع و غروب داشتند، اما روح خارجگری که همان جمود و بسته ذهنی است، بر جای مانده است و همیشه اندیشه ناب دینی را آزار می دهد

دخالت پیش فرض ها در تفسیر متون دینی :

یکی از مباحث مطرح در فهم متون دینی، امکان تأثیر پیش فرض ها و دانسته های پیشین، و گستره ژرف آن در جریان فعالیت ذهنی پژوهشگر است.

به این معنا که دانسته های فرد مانند عقاید، باورها، نگرش ها و تجربه ها در فرآیند فهم متون دینی دخالت دارند. آگاهانه و یا ناخودآگاه، در تعامل پژوهشگر با متون دینی، اثر می گذارد و اگر به این اثرات بی توجه باشیم و یا برای رهایی از آنها نکوشیم، ممکن است در دام تقلید و یا تفسیر به رأی گرفتار آییم

اقسام پیش فرض ها

نخستین قاعده ی مسلم در تفسیر متون، این است که هیچ مفسری بدون پیش فرض و با ذهن خالی به سراغ متن نمی رود و برای کشف معنای متن باید دست کم از واژگان، قواعد زبان شناختی، ادبیات و معانی واژگان آگاه باشد. از این رو پیش فرض ها را به سه دسته می توان تقسیم کرد

۱- مقدمات استخراجی و استنتاجی

این پیش فرض ها مانند نقش چرخ و ریسمان در بیرون آوردن آب از چاه، مفسر را در کشف مراد مؤلف یاری می رسانند.

برای مثال، اگر کسی زبان عربی و با هریک از مبانی فهم متون دینی را نداند، نمی تواند از متون دینی بهره مند شود.

۲- پیش فرض های استنباطی یا پرسشی

این پیش فرض ها، زمینه ساز طرح پرسش از متن هستند، ولی پاسخی را بر متن تحمیل نمی کنند. برای مثال، تا تصویری از واجب الوجود نداشته باشیم، نخواهیم اندیشید که: آیا چنین موجودی در عالم خارج هست یا نه؟ اگر هست، مادی است یا مجرد؟ قدیم است یا حادث؟

بی شک، برای پاسخ دادن به این پرسش ها به دانسته های پیشین خود نیاز داریم که یا بدیهی اند و یا نظری. البته اگر نظری باشند، باید به بدیهی برسند. در حقیقت، همین که تصویری از شیئی در ذهن انسان پدید آمد، ساختار ذهن، محمولات متصوره ی آن را بررسی می کند تا دریابد کدام یک با آن هم آهنگ است و کدام یک چنین نیست. اگر از هیچ موضوع و محمولی، تصویری در ذهن نداشته باشیم، در پی چیزی نخواهیم بود. بنابراین، طرح پرسش بر اساس تصور موضوع و محمول و نسبت، صورت می گیرد و از پیش فرض های ذهنی شمرده می شود.

۳- پیش فرض های تطبیقی و تحمیلی

پیش فرض ها بر تطبیق و تحمیل معنا (نه کشف معنا) اثر می گذارند و به تفسیر به رأی می انجامند، این گونه پیش فرض های تطبیقی، به فرآیند فهم زیان می رسانند.

باید دانست آن چه به کمک الفاظ و معانی می فهمیم، در گرو دانسته های ما از علوم و معارف بشری نیست. البته اگر حجتی قطعی و برهانی یقین آور برخلاف ظاهر الفاظ متن به دست آمد، بایستی بر آن برهان تکیه کرد و فهم ظاهری را کنار زد. راز ورود مباحث عقلی و عرفانی در متون تفسیری آن است که این ها بر غنای معرفت دینی می افزایند و از واقعیتی که متون، عهده دار تبیین آن هستند، پرده برمی گیرند بی آن که معنای متن در گرو آن ها باشد.

تفکیک پیش فرض های موجه از ناموجه:

اینکه تفسیر مستلزم پیش فرض است، به یک معنا سخن درستی است. همه مفسران برای تبیین متون دینی نیازمند آشنایی با معنای واژگان در عصر نزول و تطوّر معنایی آن در گذر زمان؛ در نظر گرفتن قواعد صرفی، نحوی و بلاغی در معنایابی کلمات و

عبارت؛ توجه به قرائن پیوسته و ناپیوسته در نظر داشتن انواع دلالت‌های کلامی (مطابقه، تضمن، التزام) توجه به منابع روایی، و دستاوردهای عقلی نیازمند است چنین پیش فرض‌ها ابزاری اند، نه معنا ساز.

یعنی این پیش فرض‌ها افق ذهنی مفسر را شکل می‌دهند در نتیجه، تفسیر نیز باید با این پیش فرض‌ها هماهنگ باشد و اگر تفسیری با این پیش فرض‌ها ناسازگار بود، از لحاظ دینی اعتبار ندارد. اصل وجود پیش فرض قابل انکار نیست چرا که اینها برای فهم متون دینی شأنی همانند منطق و اصول فقه خواهد داشت و همان‌طور که رعایت قواعد منطق باعث مصونیت ذهن از خطای فکری می‌شود و اصول فقه، فقیه را در فرآیند استنباط یاری می‌کند، رعایت اصول تفسیر نیز به مفسر در تفسیر متون دینی کمک نموده، از بروز خطا در نیل به مراد الهی می‌کاهد.

بنابراین، دسته‌ی اول و دوم پیش فرض‌ها در تفسیر متون، نقش مهم و اساسی دارند و بدون آن‌ها هیچ فهمی امکان پذیر نیست. در مقابل، دسته‌ی سوم پیش فرض‌ها، سبب انحراف از فهم متن می‌شود.

سید محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج 1، صص 10-11: کسی که می‌خواهد بفهمد آیه قرآن چه می‌گوید، باید تمامی معلومات و نظریه‌های علمی خود را موقتاً فراموش کند و به هیچ نظریه علمی تکیه نکند.

عباسعلی عمید زنجانی، میانی و روش‌های تفسیر قرآن، صص 414-415: هر مفسری در ظرف ذهنی خود که با مجموعه‌ای از منظومه‌های فکری همراه است، معنی آیه را درک و تصور می‌نماید... مفسر باید سعی کند خود را در فضایی خالی از آراء و افکار ذهنی خود فرض نماید و اجازه دخالت به پیش فرض‌های خود در معنای آیات ندهد... اما تأثیر احتمالی ذهنی به دور از اختیار و اراده مفسر نه قابل پیش‌گیری است و نه تکلیف به آن میسر است.

رَجُلٌ ثَلَاثٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) شَيْئًا يَأْمُرُ بِهِ ثُمَّ إِنَّهُ نَهَى عَنْهُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَحَفِظَ الْمَنْسُوخَ وَ لَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ فَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ

رابع..... فَهُوَ حَفِظَ النَّاسِخَ فَعَمِلَ بِهِ وَ حَفِظَ الْمَنْسُوخَ فَجَنَّبَ عَنْهُ وَ عَرَفَ الْخَاصَّ وَ الْعَامَّ وَ الْمُحْكَمَ وَ الْمُتَشَابِهَ فَوَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مَوْضِعَهُ (210 خطبه)

يَعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهُدَى إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهَوَى وَ يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ (خطبه) 138

نمونه

هیچ چیز خالص در این جهان یافت نمی‌شود تمامی امور عالم ذاتاً و قهراً ناخالصند بنا براین دسترسی به هر حقیقت تام و مطلق ناممکن است (دکتر سروش، کتاب صراط‌های مستقیم)

آقای سروش با یک پیش فرض «ناخالصی امور عالم» با استناد به بخش کوتاهی از خطبه 50 نهج البلاغه نظر خود را بر خطبه تحمیل و با آن تطبیق می‌دهد «امام علی (ع) نیز فرمود که حق خالص و باطل خالص اگر وجود داشتند هیچ کس در گزیدن حق و ترک باطل تردید نمی‌کرد اما همیشه چنین است که «یؤخذ من هذا ضعف و من هذا ضعف فیمزجان» مخلوطی از هر دو درست می‌کنند و عرضه می‌کنند»

سبب صدور این خطبه پس از پایان جنگ صفین و ماجرای حکمیت در سال 38 هجری است که حضرت علی (ع) در مقام بیان علت پیدایش انحرافات در دین، ضمن فتنه خواندن آن، منشأ اصلی این نوع فتن و پیدایش فرقه‌های باطل را ممزوج‌سازی حق و باطل می‌دانند و روشن است که ایشان در آن مقام، در پی صدور حکم کلی «ناخالصی ذاتی امور عالم» نیستند بلکه عامل اصلی فتن را امتزاج حق و باطل به وسیله سردمداران انحراف می‌شمارند؛ انحرافی که از منظر ایشان ریشه در «اهواء تتبع» (هواهای پیروی شده) و «احکام تبذع» (احکام بدعت شده) دارد، بنابراین حضرت علی (ع) هواهای پیروی شده و بدعت‌های وارد شده به دین را منشأ فتنه می‌خوانند.

بحث حضرت علی (ع) در این خطبه درباره فتنه پیش آمده و آمیزش حق و باطل در آن مقطع زمانی به سبب هواهای نفس و بدعت در دین بوده و روشن است که هرگز نمی‌توان از آن، حکم و قاعده کلی ناخالصی امور عالم در همه ازمه‌ها و امکانه‌ها و به دنبال آن ناخالصی ادیان را گرفت. چه اینکه امیرمؤمنان (ع) در پایان این خطبه مردم مسلمان را در مواجهه با این فتنه‌های درون دینی به دو دسته «اولیای شیطان» و نجات‌یافتگان تقسیم می‌کند. واضح است که اگر دعوی پلورال مسلکان درست باشد، این تقسیم‌بندی مردم به دو دسته اولیای شیطان و نجات‌یافتگان، بی‌معنی، ناکیه‌مانه و ناصواب خواهد بود.

تتبع ناقص

تعریف

هر پژوهش کامل و ثمربخش، نیازمند گردآوری فراگیر و کامل اطلاعات اثرگذار در نتیجه است. برای ارایه یک پژوهش حدیثی و روشن کردن نظر صاحبان حدیث - که پیشوایان دین نیز هستند -، لازم است تا همه سخنان آنان، در یک جا گرد آید و رفتارها و تقریرهای ایشان نیز به آن، افزوده گردد.

تتبع ناقص، یعنی دسترسی نیافتن به بخشی اثر گذار از مستندات و محروم ماندن از همه متون مرتبط با پژوهش. در تتبع ناقص، علت دست نیافتن به همه مستندات و متون تحقیق، کاستی شیوه گرد آوری و روش تحقیق است،

تتبع ناقص، زمینه فهم احادیث نیافته را از ما می‌گیرد و نمی‌توانیم آنها را در کنار احادیث یافت شده بگذاریم و مفهومشان را در آنچه یافته‌ایم دخالت دهیم؛ در حالی که ممکن است آنچه بدان دسترسی پیدا نکرده‌ایم، قیدی مهم برای احادیث در دسترس باشد. در هر زمان، چه در گذشته و چه در روزگار کنونی، با این مسئله رو به رو بوده‌ایم که برخی از احکام، تنها با توجه به احادیث خاصی صادر شده‌اند و سپس با دستیابی به احادیث دیگری که مرتبط به آن موضوع بوده است، آن احکام، از میان رفته و یا تغییر کرده‌اند.

۴۷۳ کلمات قصار وَ قِيلَ لَهُ (عليه السلام) لَوْ غَيَّرْتَ شَيْئَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ (عليه السلام) الْخَضَابُ زِينَةٌ وَ نَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبَةٍ يُرِيدُ وَفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم)